

ماهنامه جبهه ملی ایران (هلند) سال یازدهم شماره ۱۲۸ مرداد ۱۴۰۲

## گرامی باد یاد هزاران زندانی سیاسی قتل عام شده در سال 67

آن عاشقان شرزه که با شب نزیستند  
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند  
فریادشان توج شط حیات بود  
چون آذرخش در سخن خویش زیستند  
مرغان پر گشوده ی طوفان که روز مرگ  
دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند  
می گفتی ای عزیز! سترون شده ست خاک  
اینک بین برابر چشم تو چیستند  
هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز  
باز آخرین شقایق این باغ نیستند

شفیعی کدکنی

# نمایه

نویسنده	موضوع	صفحه
جبهه ملی ایران	گرامیداشت سالروز انقلاب مشروطه، تحقق	۳
فرج سرکوهی	روشنفکران و کشتار ۶۷ ، بذر سکوت و میوه تلخ شرم	۵
جبهه ملی ایران	بزرگداشت قیام ملی سی ام تیر	۸
مُتَكَلِّمٌ وَحْدَهُ	به جرم ثابت قَلَمی...!	۹
	عبرت از کودتا	۱۰
صادق هدایت	اشک تمساح،	۱۳
محسن رنانی،	جمهوری اسلامی با این دست فرمان ماندنی نیست	۱۶
	عاشورا و تاسوعا، کابوس تازه دیکتاتوری	۱۶
	دیوید اوئن: بریتانیا باید به نقش خود در کودتا علیه مصدق اذعان کند.	۱۷
	پروین، خواننده "غوغای ستارگان" درگذشت	۱۸
وحید وحدت حق	ریشه و مفهوم فلسفی مقاومت و اعتراض؛	۱۹
	پوست سفید، سوخت سیاه	۲۳
کیتی رویف برگردان: فرناز سیفی	هفت توصیه‌ی سوزان سانتاگ درباره‌ی تفکر مستقل	۲۵
	شوتی‌ها کیستند و چرا کشته می‌شوند؟	۲۷
ناخدا محمد فارسی	کاربرد هوش مصنوعی برای نابودی انسانها	۳۰
	مهوش ثابت و فریبا کمال آبادی شهروندان بهایی به ۲۰ سال حبس محکوم شدند	۳۲
خسرو پدramفر	اولین کتاب نقد مردان، نوشته بی بی خانم استرآبادی؛	۳۳

## عبرتهای ملی ایران - هلند

هم وطنان آزادیخواه: نارنمای جبهه ملی ایران - هلند بر روزی شبکه اینترنت به دلیل مشکل فنی خارج از دسترس می باشد. از شما صمیمانه درخواست می کنیم ایران آزاد را در بین دوستان خود پخش نمایید. با سپاس فراوان

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

# با گرامیداشت سالروز انقلاب مشروطه، تحقق اهداف آن انقلاب بزرگ را در گرو یک نظام جمهوری متعارف می دانیم.

انقلاب مشروطه، پیرو جنبش دامنه‌دار بخش بزرگی از مردم، اعتصابات اصناف، بازار و صاحبان مشاغل و روشننگری روشنفکران و صاحبان اندیشه به بار نشست و موجب صدور فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه قاجار در چهاردهم مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی گردید. به موجب این فرمان نهاد سلطنت از مدار مطلق‌گرایانه بیرون آمد و مشروط و قانونمند شد.

در انقلاب مشروطه قرار بود پادشاه مانند بسیاری از کشورهای سلطنتی اروپایی تبدیل به یک مقام تشریفاتی شده و قدرت او مشروط و محدود گردد.

قانون اساسی مشروطه بیان‌گر اراده عمومی ملت ایران و مجلس شورای ملی نماد و ضامن آن بود.

هر چقدر انقلاب مشروطه دارای زمینه‌های عمیق اجتماعی و فکری بود، اما پادشاهان از همان ابتدا بر علیه قانون اساسی مشروطه اقدام نموده و در مقابل آن ایستادند. با آمدن محمدعلی شاه بر سریر سلطنت، او مشروطه و مجلس شورای ملی ایران را بر نتابید و با همکاری بریگاد قزاق روسی، به فرماندهی لیاخوف ساختمان مجلس شورای ملی ایران را به توپ بست و با این حرکت ارتجاعی، دربار با همکاری روسیه، بر علیه انقلاب بزرگ مشروطه کودتا کردند. گرچه طولی نکشید که جامعه مدنی آن زمان در نقاط مختلف کشور در مقابل این کودتا ایستادند و

به اصطلاح بر استبداد صغیر چیره شدند.

این نخستین جرقه‌هایی بود که نشان داد نهاد سلطنت، با نهاد مشروطه و محدودسازی قدرت سازگاری ندارند. در واقع این دو نهاد ناقض یک‌دیگر هستند. زیرا نهاد سلطنت که صدها سال بدون هیچ‌گونه قانون و تقیدی، مالک‌الرقاب کل شئون مملکت بوده، هیچ‌گاه نمی‌توانست نماد آزادی‌خواهی، دموکراسی و پاسبانی حقوق شهروندی باشد. مشروطیت رفته‌رفته از اهداف نخستین خود فاصله گرفت. فشار روسیه و بریتانیا نیز در تضعیف مجلس شورای ملی ایران کارگر افتاد؛ چنان‌که در پی اشغال ایران در جنگ جهانی نخست، مجلس شورای ملی ایران مدت‌ها در فترت بسر می‌برد. بحران‌های ناشی از اشغال ایران و بحران‌سازی‌های قدرت‌ها، زمینه‌های قرارداد ننگین ۱۹۱۹ میلادی را ایجاد کرد. اما چون اعتراض ملیون و مخالفت برخی دولت‌های رقیب، امکان اجرایی شدن آن قرارداد را نداد، زمینه‌های اقتدار رضاخان در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را رقم زدند. از این تاریخ به بعد به بهانه امنیت تمامی ارکان مشروطه، از آن جمله آزادی شهروندان، آزادی احزاب، آزادی جراید و آزادی انتخابات به طاق نسیان کوبیده شد. در شانزده سال پادشاهی او نه تنها هیچ نشانی از نمادهای مشروطه و اجرای آن دیده نشد که پادشاه قدرتی به مراتب

بیشتر از پیدایش مشروطه داشت. پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، نهضت بزرگ ملی توسط اقشار مختلف کشور به رهبری دکتر محمد مصدق امکان پیدایش یافت. نهضت ملی ایران نه تنها صنعت نفت این کشور را از چنگال بریتانیا در آورد و استقلال ملی ایران را تأمین کرد. بلکه در پی آن بود که بنیان‌های انقلاب مشروطه را در ایران نهادینه نماید. پادشاه کشور گرچه ژست همراهی با نهضت ملی را می‌گرفت، اما در باطن در حال رازبازی با قدرت‌های غربی برای سرنگون کردن دولت ملی مصدق و خاتمه دادن به نهضت ملی ایران بود. در نهایت در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آخرین امیدهای تحقق مشروطه را از میان برداشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وجدان جمعی جامعه به نیکی دریافت که نظام پادشاهی ریشه‌های عمیق‌تری از استبداد در وجود خود دارد. و همواره با همبستگی با قدرت‌های بیگانه، به جای تقویت نظام مشروطه و دموکراسی، ماهیت یک حکومت شبه مدرنیسم استبدادی را دارد که امکان هیچ‌گونه توسعه سیاسی در آن وجود ندارد.

لذا وجدان جمعی جامعه به این نتیجه رسید که به جای اصلاح یک نظام و سامانه ناکارآمد، نظامی را تأسیس کند که هم روح مشروطه و قانون اساسی برآمده از اراده عمومی در آن باشد و هم هیچ مقامی به واسطه روابط موروثی تعیین نشود.

## به مناسبت ۱۴ مرداد ماه، سال روز صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۲۸۵ شمسی

درود ما به شهیدان راه مشروطه  
سلام ما به سران سپاه مشروطه

خجسته جنبش پویندگان آزادی  
اثرگذار نشد جز به راه مشروطه

ترقیات وطن در حجاب غیبت بود  
گشود چهره به روی پگاه [۱] مشروطه

مصون نبود حقوق بشر ز آفت جور  
چو بود محبس شه جایگاه مشروطه

کشید دست جزا شاه خودستای به زیر  
نشاند بر زیر تخت، شاه مشروطه

فشار ظلم اگرچند جان و تن فرسود  
هزار شکر که شد عذرخواه مشروطه

نبود راه رهایی ز دیو استبداد  
اگر نبود بهین جان پناه مشروطه

بگوی با شب دیجور جور، شرمت باد  
که سر زد از افق تاز، ماه مشروطه

نهان نمائند هزاران وسیله توفیق  
برای مملکت از دیدگاه مشروطه

به خشکسال حیا آب آبروی وطن  
برآمد از ره نهضت ز چاه مشروطه

ز کاروان تمدن محیط، واپس بود  
اگر نبود عیان فر و جاه مشروطه

حکومت ار بزند پشت پا به آزادی  
در این میانه چه باشد گناه مشروطه

اگر حکومت مشروطه مستقر بودی  
نبود رنج و تعب، در رفاه مشروطه

به جای رشد علف‌هزه‌های استبداد  
در آن چمن که بروید گیاه مشروطه

گرفت دامن شه را و کوفتیش به زمین  
ز سینه چوت که برون آمد آه مشروطه

نکاست چون بسزا اختیار شاهان را  
رواست شیکوه از این اشتباه مشروطه

گرفت راه تکامل نظام جمهوری  
به حکم تجربت از ابتباه مشروطه

ترقیات جهان وامدار جمهوریت  
چو پیش ازین که به زیر کلاه مشروطه

خاطرش آرد بهر آزادی «ادیب»  
چو دید حالت زار و تباه مشروطه

[۱]. پگاه = صبح زود.

جاوید نام ادیب برومند



جبهه ملی ایران بر این عقیده است  
در شرایط کنونی، که بحران های  
متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و  
محیط زیستی کشور را فرا گرفته و  
حاکمیت درمانده و نا توان در دریای  
این بحران ها دست و پا می زند تا  
فقط خود را زنده نگهدارد، باید  
وطنخواهان و باورمندان به  
آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و  
جدایی دین از حکومت برای ساختن  
آینده ای روشن و سعادت‌مندان در  
کنار هم قرار گرفته ، متشکل شده  
و برای نجات وطن تلاش نمایند. البته  
باید دانست که شکل گرفتن یک  
«همه با هم» شبیه سال 57 ، تکرار  
تلخ و ترازدیک تاریخ خواهد بود که  
انتهای آن مبهم و به سوی نا کجا آباد  
است. با اصول گرایان دینی با کارنامه  
سیاهشان، با اقتدار گرایان امتحان  
داده سلطنتی، با تجزیه طلبانی که  
کمر به نابودی این سرزمین بسته  
اند، با آنان که فدرالیسم را در مقابل  
حفظ یک پارچگی و تمامیت ارضی  
ایران علم می کنند، با کسانی که  
سابقه اعمال تروریستی و اقدامات  
مسلحانه داشته و اکنون ماسک  
دیگری بر چهره دارند، همراهی و  
همگامی بی مورد، زیانبخش و یک  
اشتباه تاریخی نا بخشودنی می  
باشد.

هیئت رهبری اجرائی جبهه ملی  
ایران-تهران-چهاردهم مرداد ماه 1402

فساد بنیادین که ناقض مشروطه بود،  
همین بود که یک فرد تنها به واسطه  
روابط موروثی تمامی میراث آزادی  
خواهانه و استقلال طلبانه یک ملت را  
منکوب و بر علیه آن کودتا کند.

از این روی به ضرورت تشکیل نظام  
جمهوری رسید که در آن حکومت نه  
بر اساس توارث و میل فردی که بر  
مینای آراء و اراده عمومی هر چند  
سال یک بار بر حسب ضرورت تغییر  
کند. در این نظام، جمهور مردم در  
سرنوشت کشور نقش آفرین باشند، و  
همه شهروندان حقوق یکسان داشته  
باشند. از این حیث نظام سلطنتی در  
انقلاب 57 توسط ملت ایران واژگون  
شد تا نظام جمهوری تاسیس شود.  
پس از انقلاب پیش‌نویس قانون  
اساسی نخست که مورد اقبال  
گسترده آحاد ملت قرار گرفت، بر  
همین سیاق بود. اما طولی نکشید که  
میراث‌داران فدائیان اسلام، آیت‌الله  
کاشانی و مشروعه خواهان، اهداف  
ملت ایران از انقلاب را پایمال کردند  
و آن قانون اساسی را کنار گذاشتند و  
ساختاری دور از موازین مردم سالاری  
و حاکمیت ملی را بنیان گذاشتند.  
شوریکتانه آمال ملت ایران در انقلاب  
۱۳۵۷ همچنان که پیشتر در تاریخ  
شاهد آن بودیم، مانند به توپ بستن  
مجلس شورایی ملی، کودتای سوم  
اسفند ۱۳۹۹ و از همه ننگین تر  
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، باز هم به  
تاراج رفت اما نباید از دسترسی به آن  
آمال بزرگ ناامید شد، باید از تاریخ  
درس گرفت و آزادی و استقلال و نظام  
جمهوری عرفی و سکولار را مستقر  
کرد.

# روشنفکران و کشتار ۶۷، بذر سکوت و میوه تلخ شرم



فرج سرکوهی  
روزنامه نگار

۲۷ شهریور  
۱۳۹۲ - ۱۸  
سپتامبر  
۲۰۱۲

**کشتار جمعی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ نه فقط از منظر شیوه و شمار قربانیان رخدادی بی همتا در تاریخ معاصر ایران است که از منظر راه نیافتن این فاجعه به آثار هنری و ادبی باارزش و ماندگار و سکوت روشنفکران مستقل غیرحکومتی داخل کشور در برابر آن نیز، در تاریخ معاصر ما بی همتا است.**

ثبت انتقادی جنایت تاریخی در حافظه جمعی، فرهنگی و زبانی یک جامعه از کاراترین مکانیزم‌هایی است که راه را بر تکرار فاجعه می بندد.

اما رخدادهای تاریخی، و از جمله فاجعه‌های بزرگ، نه با یادآوری‌های کلیشه‌ای، که با واسطه بازآفرینی خلاقانه در آثار ماندگار و با ارزش ادبی و هنری است که در خاطره جمعی ثبت و بر حافظه تاریخی، زبان، روان شناسی جمعی و فرهنگ جامعه حک و به مولفه‌ای از حافظه فردی و جمعی بدل می شوند.

درونی شدن انتقادی فاجعه در فرهنگ، حافظه و روان شناسی جمعی با واسطه آثار هنری و ادبی باارزش و ماندگار ممکن است و فاجعه

درونی شده در حافظه جمعی راه را بر تکرار دردبار خود می بندد. رخدادهای بزرگ تاریخ معاصر ایران و از جمله انقلاب مشروطه، استبداد رضاشاهی، جنبش ملی شدن نفت، کودتای ۲۸ مرداد، جنبش مبارزه مسلحانه، انقلاب اسلامی و سرکوب سال ۶۰ در آثار ماندگار ادبی و هنری بازآفرینی و با واسطه این آثار در روان شناسی جمعی و حافظه تاریخی و بر زبان فارسی و فرهنگ جامعه حک و ثبت شدند اما کشتار ۶۷، جز در یکی دو مورد کم دامنه، در آثار هنری و ادبی ماندگار داخل کشور بازآفرینی نشد.

## دریغاً، نه بازآفرینی و نه اعتراض

اما بازآفرینی حادثه تاریخی در اثر ادبی و هنری تنها مفر واکنش روشنفکران به این رخدادها نیست. اعتراض به اقدامی نانسانانه در قالب‌های گوناگون، از جمله انتشار متن‌ها و اطلاعیه‌ها و حرکت‌های اعتراضی فردی و جمعی نیز از راه‌هایی است که روشنفکران یک جامعه با واسطه آن‌ها سکوت خود را در برابر رخدادی نانسانانه می شکنند.

سکوت روشنفکران حکومتی از همه جناح‌ها در برابر کشتار ۶۷ از موقعیت آنان در بافت قدرتی برآمده بود که در آن سهیم و با آن همراه بودند. از حکومتیان تنها آیت‌الله منتظری بود که موقعیت بالای خود را در بافت قدرت در پای تلاش برای متوقف کردن کشتار

۶۷ فدا کرد.

اعتراض به کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و دفاع از حقوق انسانی قربانیان استبداد در آن سال سیاه، تجلی کنش انسان آگاه در برابر جنایت و از لازمه‌های روشنفکری بود اما روشنفکران غیرحکومتی داخل کشور: نویسندگان، شاعران، روزنامه‌نویسان، هنرمندان، مقاله‌نویسان، پژوهشگران حوزه‌های نظری و... به هنگامه کشتار سال ۶۷ به هیچ اعتراض آشکار فردی و جمعی برخاستند. در خلوت خون دل می خوردیم اما در برابر کشتار سکوت کردیم.

## فرصتی که از دست رفت

تا سال ۷۵، که من در ایران بودم، بازآفرینی کشتار ۶۷ در آثار هنری ادبی چندان اندک بود که به چشم نمی‌آید: داستانی کوتاه به قلم امیر حسن چهل تن با عنوان «تابستان ۶۷» در مجله آدینه، متنی کنائی در باره کشتار اسیران با نام مستعار در همان مجله، نمایشگاهی از نقاشی‌های سعید شهلایور، مجسمه ساز، نقاش و از زندانیانی که کشتار ۶۷ را تجربه کرده بود با تم «استخوان»، یکی دو شعر و داستان کوتاه و چند اشاره دیگر در چند نشریه، تنها بازتاب هنری و ادبی فاجعه‌ای بزرگ و بی همتا در داخل کشور بود.

حتا آن گروه از ما که چند سال بعد از کشتار ۶۷ با نوشتن، امضاء و انتشار بیانیه ای در اعتراض به دستگیری سعیدی سیرجانی و متن ۱۳۴ نویسنده، زندان، شکنجه و مرگ را به جان خریدیم، در برابر کشتار ۶۷ سکوت و سیاهی این سکوت را بر کارنامه درخشان روشنفکری ایران ثبت کردیم .

همه روشنفکران مستقل غیرحکومتی ، با هر گرایشی، با قربانیان فاجعه ۶۷ همدردی داشتیم. همه ما، با هر گرایشی، سرکوب، بازداشت، شکنجه و اعدام و دیگر شیوه ها و ابزارهای استبداد را محکوم می کردیم اما از

ابعادی از «بوف کور» صادق هدایت و «چشمه‌هایش» بزرگ علوی موقعیت سیاه استبدادی رضاشاهی را به ادبیات برکشیدند. شعرهائی چون «نامه به یک زندانی» نیما خطاب به خلیل ملکی و چند شعر پس از ۲۸ مرداد او چون «دل فولادم»، شعرهائی چون «نازلی» و «سال بد» شاملو در باره وارطان و مرتضی کیوان، شعر «طاق نصرت» اسماعیل شاهرودی، شعرهای «نوحه» و «زمستان» و دیگر اخوان، اغلب شعرهای نصرت رحمانی و داستان بلند «مردی که در غبار گم شد» او ، «آرش» سیاوش کسرایی، برخی

انقلاب مذهبی و روان شناسی جمعی توده را در داستان زیبای «فتح نامه مغان» ثبت کردند. احمد شاملو در مجموعه شعر «مدایح بی صله» و شعرهای چون «روزگار غریبی است نازنین» استبداد مذهبی و رهبر وقت جمهوری اسلامی را به محکمه فرهنگ برد، علی رضا اسپهبد وحشت اعدام های سال ۶۰ را در پرده های خود به تاریخ هنر سپرد. گلشیری در داستان «شاه سیاه پوشان» و نسیم خاکسار در داستان «مرائی کافر است» دهشت ناپسندی توپ سازی اسلامی را به ادبیات برکشیدند.



**آقای منتظری خطاب به مسئولان اعدام های ۶۷ گفته بود: "بزرگترین جنایتی که در جمهوری اسلامی شده و تاریخ ما را محکوم می کند به دست شما انجام شده و [نام] شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می نویسند"**

این همه هیچ کس زبان و قلم به اعتراض آشکار به کشتار زندانیان سیاسی ۶۷ باز نکرد. برای بازآفرینی کشتار ۶۷ در آثار خلاقه ادبی و هنری شاید هنوز می توان به انتظار زمان نشست اما برای بیان اعتراض علیه کشتار در بیانیه ها و حرکت های فردی و جمعی فرصت برای همیشه از دست رفته است.

### قربانیانی که بر سنگ تاریخ حک نشدند

ادبیات مشروطه گویاترین آینه نخستین انقلاب ایرانیان برای آزادی است.

شعرهای مجموعه «ایمان بیاوریم» فروغ، برخی داستان های ساعدی و گلشیری و ترانه هائی چون «مرا ببوس» و «ساغر شکسته»، از نمونه های متعالی بازآفرینی حماسی یا تراژیک شکست ۲۸ مرداد ۳۲ در آثار ادبی و هنری است . جنبش چریکی چپ نو در سال های ۴۹ تا ۵۴ با شعرهای مجموعه «ابراهیم در آتش» شاملو به حماسه ائی ماندگار در زبان فارسی برکشیده شد. شاملو سرمای وحشت زای برآمده از استبداد انقلاب اسلامی را در شعر «صبح» و هوشنگ گلشیری خشونت

سیمین بهبهانی با معاصر کردن یکی از فرم های شعر کلاسیک فارسی - قطعه - حوادث سیاسی روز و اعتراض به استبداد را در شعرهائی چون «خشم شتر» به جاودانگی ادبی برکشید. اما کشتار ۶۷ حتا در آثار نویسندگانی و هنرمندانی از این دست نیز جائی درخور نیافت و هیچ حماسه یا مرثیه ائی، جز یکی دو اثر که شهرت و مخاطبان چندانی نیافتند، قربانیان این فاجعه بی همتا را بر سنگ تاریخ حک نکرد.



اغلب روشنفکران مستقل غیر حکومتی ایران، از مشروطه تا به تقریب نیمه اول دهه ۶۰، با گرایش های اپوزیسیون و زندانیان و اعدام شدگان سیاسی همدردی، همبستگی، پیوند فکری و عاطفی و گاه با ابعادی از حادثه ها و شخصیت ها همذات پنداری داشتند و بر بستر درونی کردن رخدادها و همذات پنداری با ابعادی از رخدادها و شخصیت ها، تاریخ را با بازآفرینی هنری و ادبی، به حماسه یا تراژی برکشیده و در حافظه جمعی و زبان و فرهنگ ثبت کردند. دریغاً که کشتار ۶۷ از این همه بی بهره ماند.

### تقلیل همذات پنداری به همدردی

خلاقیت هنری و ادبی فرایندی فردی، درون جوش و خودمتعین است اما به هنگامی که حادثه ائی بزرگ چون کشتار ۶۷ در هنر و ادبیات یک دوره بازتابی درخور نمی یابد می توان از واکنش یا سکوت جمعی سخن گفت و آن را نمودی از روان شناسی جمعی و فردی روشنفکران یک دوران تلقی کرد.

بازتاب ادبی و هنری رخدادها، تاریخی، بی درونی کردن آن رخدادها، به تولید آثار سطحی، بی مایه، شعار زده و کلیشه ائی می انجامد اما درونی شدن هر رخدادی در هنر و ادبیات نه فقط به همراهی یا مخالفت و موافقت و کنش های مثبت و منفی عاطفی و داورى های عقلانی، که به «همذات پنداری» نیازمند است.

همذات پنداری با ابعادی از حادثه راه را بر درونی کردن رخداد باز می کند و حادثه درونی شده را به اثر ادبی و هنری بر می کشد. روشنفکران ایرانی از مشروطه تا نیمه

اول دهه ۶۰ با این یا آن گرایش اپوزیسیون و زندانیان سیاسی همذات پنداری داشتند اما از این دوران به بعد همدردی با قربانیان و اعتراض به سرکوب گران بر جای همذات

پنداری نشست.

تیین دلایل ناپدیدى همذات پنداری روشنفکران داخل کشور با گرایش های گوناگون اپوزیسیون و زندانیانی که در ۶۷ اعدام شدند، به مجالى گسترده نیاز دارد و من برخی دلایل این روند را چند سال پیش در مقاله ای با عنوان «سکوت روشنفکران در برابر کشتار ۶۷» به تفصیل نوشته ام.

اقتدار ترس، سانسور، بی تاثیر بودن اعتراض، شیوه انتشار خیر و محتوای باورناکردنی آن، شکست سیاسی و فکری و بی اعتباری همه گرایش های اپوزیسیون از سال ۶۰ به بعد، بی رنگ شدن فراروایت های بزرگ در جهان و ایران، استحاله رمانتیسیمز انقلابی به نقد عقلانی، موج گذرای سیاست گریزی و آرمان زدائی از هنر و ادبیات و... در غیبت همذات پنداری و سکوت روشنفکران داخل کشور در برابر کشتار ۶۷ تاثیر داشتند اما تحول فضای فکری و دگرگونی نظام ارزشی غالب بر روشنفکری داخل کشور، در رنگ باختن همذات پنداری با گرایش های اپوزیسیون بیش ترین تاثیر را بر جای نهاد..

بی اعتباری فکری و سیاسی گرایش های اپوزیسیون راه را بر نقد فکریه های غالب بر آنان هموار کرد و نقد به فاصله گیری منجر شد.. تجربه تلخ همراهی با انقلاب اسلامی اغلب روشنفکران را وادار کرده بود تا پیش از همبستگی، همراهی و همذات پنداری با گرایش های سیاسی و تقدیس قربانیان استبداد، در باره برنامه ها، اهداف و بافت فکری و سازمانی اپوزیسیون تامل کنند و از خود بیپرسند اگر این یا آن سازمان سرکوب شده، قدرت را به چنگ آورد چه خواهد کرد.

با گردش زمانه نظام ارزشی غالب بر

روشنفکران داخل کشور نیز متحول شد. ارزش هائی چون مظلومیت، مرگ داوطلبانه و شجاعانه در راه عقیده، شهادت و زندانی شدن، که در دهه های گذشته از جاذبه های اپوزیسیون بودند و همذات پنداری روشنفکر رمانتیک را بر می انگيختند، در پرتو تحول فکری و دگرگونی نظام ارزشی ۶۰ به بعد رنگ باختند.

همه روشنفکران مستقل داخل کشور با سرکوب سازمان های سیاسی و بازداشت، شکنجه و اعدام اعضا و هواداران آن ها مخالف بودند.

همگان با زندانیان سیاسی همدرد و به جلادان معترض بودند اما فاصله فکری و ارزشی، همذات پنداری گذشته را به همدردی و تاسف و دریغ و اعتراض بدل کرده و فاجعه کشتار ۶۷ در غیبت همذات پنداری، جز در چند مورد، به آثار ماندگار و با ارزش هنری و ادبی فرارنفت.

کشتار ۶۷ در روان شناسی جمعی غالب بر محافل روشنفکری خشونت نظام را به نمایش گذاشت اما قربانیان این بار نه قهرمانان حماسه یا تراژدی و پرچمداران آرمان های دلخواه روشنفکران، که میراث بران ناخواسته شکست سازمان های اعتبار از دست داده بودند.

اعدام جمعی آنان موجی از درد و دریغ و خشم و اعتراض بر انگيخت اما فاصله فکری راه را بر همذات پنداری با آنان بسته بود. دلایل تفصیلی این روند را می توان در همان مقاله «سکوت روشنفکران در کشتار ۶۷» دید.

در تابستان ۶۷ هزاران انسان محروم از حقوق انسانی در زندان به قتل رسیدند. انتظار بازآفرینی ادبی و هنری این فاجعه در غیبت همذات پنداری روا نیست چرا که اثر ادبی و هنری با ارزش جز با درونی کردن رخداد و همذات پنداری با ابعادی از آن پدید نمی آید اما بر ما بود که فراتر از فاصله فکری و سیاسی و جدای از کارنامه ها، برنامه ها، خطاها و اشتباهات قربانیان کشتار ۶۷، در قالب هائی چون اثر هنری و ادبی، در قالب هائی چون اعتراض های آشکار فردی و جمعی و اطلاعیه ها و بیانیه ها، به دفاع از حقوق انسانی آنان بر می خاستیم.

من این سکوت را چون فصلی سیاه در زندگی سیاسی و فرهنگی خود نمی بخشم و چنان که در آن مقاله به تفصیل نوشته ام، «شرم از زیباترین احساس های بشری است» حتی شرمی که میوه تلخ سکوتی نابه جا باشد.

# بزرگداشت قیام ملی سی ام تیر



صبح روز پنجشنبه ۲۹ تیرماه، اعضای شورای مرکزی و مسئولان تشکیلاتی جبهه ملی ایران و برخی از شخصیت های ملی برای گرامیداشت هفتاد و یکمین سالروز قیام ملی ۳۰ تیر در این بابویه حضور یافته و مزار شهدای گرانقدر سی ام تیر ۱۳۳۱ را گلباران کردند. این مراسم با پخش سرود جبهه ملی ایران و پخش سخنان دکتر مصدق در باره قیام ملی ۳۰ تیر آغاز شد. آنگاه آقایان دکتر محسن فرشاد، دکتر علی حاج قاسمعلی، مهندس محمد اسدی و دکتر حسین موسویان اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران در مورد قیام ۳۰ تیر سخنانی ایراد نمودند. دکتر موسویان طی سخنان خود اعلام داشت که راه نجات ایران در شرایط تاریک و اسفناک فعلی همان راه مصدق یعنی تحقق آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و جدایی دین از حکومت است. در تمام طول مراسم فریاد « مصدق، مصدق، راهت ادامه دارد » و « درود بر مصدق » از طرف حاضران شنیده می شد. بزرگداشت قیام ملی ۳۰ تیر با پخش سرود « ای ایران » و هم خوانی حاضران خاتمه یافت. در پایان مراسم خانم الهه امیر انتظام از طرف هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران از حضور شرکت کنندگان سپاسگزاری نمود.

تهران-روابط عمومی جبهه ملی ایران

## مصدق کبیر درباره قیام ۳۰ تیر مردم ایران گفت:

«روز سی ام تیر در تاریخ مبارزات ممتد ملت ایران فراموش نشدنی است. زیرا در این روز تمام افراد ملت از هر طبقه و مقام در مقابل تحریکات اجانب یکدل و یک زبان قیام و اقدام کردند.»



# به جرم ثابت قلمی...



**الهه محمدی، :**

« افتخار می‌کنم که کنار مردم ماندم »

**نیلوفر حامدی در آخرین جلسه دادگاه :**

« به عملکردم به عنوان روزنامه‌نگار  
افتخار می‌کنم »

روزنامه نگارانی که حاضر نشدند قلم شان راه کج را برگزیند اما خود عواقبش را پذیرفتند، به کار برد... جرمی که هیچ محکمه و دادگاهی توان قضاوتش را نداشته و نخواهد داشت.

دانند و نمی‌دانیم چرا در محبس به سر می‌برند... روزنامه نگارانی که برای علاقمندان به این حوزه چراغ راه شدند... چراغ‌هایی پرنور تا جاده این حرفه هنوز قابل عبور باشد... تا اگر قرار شد مسیرمان از جاده رسانه گذرد، دلمان قرص شود که به بیراهه نخواهیم رفت... بی‌راهه‌ای که قلم را وادار به انحراف کند... ثابت قلمی تنها واژه‌ای است که می‌توان برای الهه و نیلوفر و برای تمام

**الهه و نیلوفر**

فضای مجازی را اسم هایشان پر کرده است؛ همان‌ها که قرار بود با خاموشی شان به فراموشی سپرده شوند... آنها اما آنقدر ماندگار شدند تا نام هایشان هشتگ شود... کسانی که نه به جرم کشت و کشتار، که تنها به جرم عمل به حرفه شان حالا یک سال است که نمی‌

# عبرت از کودتا

## درس ۲۸ مرداد به روایت خلیل ملکی

رسانده شده بود. این جزوه در واقع در پی تطهیر ذمه سران توده و ترضیه باقی‌مانده افراد ناراضی و حیران حزب بود. منظور دیگر چه بسا روشن کردن علل شکست برای نیروهای عصبانی ملی بود که احتمالاً هنوز نمی‌دانستند نتایج اشتباهات سیاسی، تاکتیکی و استراتژیک رهبری نهضت ملی را تحلیل و تخمین کنند. مشکل کار فرستادن دست‌نوشته‌ها به خارج بود؛ نوشته‌های مردی که دستگاه دربار و دولت نظامی از انتشار افکار و آراء او نگران بودند به‌خصوص که از گستردگی و نفرت مستعد حزبی که او



رهبری کرده بود نیز آگاه بودند.» خلیل ملکی پس از آزادی از زندان به تدریج مطالبات کتاب را تکمیل می‌کند و به شکل رونویسی‌شده در جاهای مختلف نگهداری می‌کند. در این دوره مدارک و مأخذ بیشتری در اختیار ملکی قرار گرفت که تهیه و رساندن آنها به خانه ملکی و خارج کردنشان مدت‌ها زمان برد. با همه این احتیاط‌ها در اثر هجوم‌های مختلف به خانه ملکی از اصل فتوکپی و رونویس‌ها به‌جز یک نسخه به جا نماند که بعدها در قالب کتاب «درس 28 مرداد» چاپ شد. خلیل ملکی در کتاب بدون هیچ مسامحه و مدارایی حزب توده را به خیانت علیه نهضت ملی متهم می‌کند و برخلاف حزب توده که علل ناکامی نهضت ملی را در مماشیات دولت دکتر مصدق نسبت به امپریالیسم و آبادی آن جستجو می‌کرد، عامل اصلی کودتا و ناکامی نهضت ملی را مماشیات و کوتاهی دولت مصدق در برابر تحریکات حزب توده می‌داند.

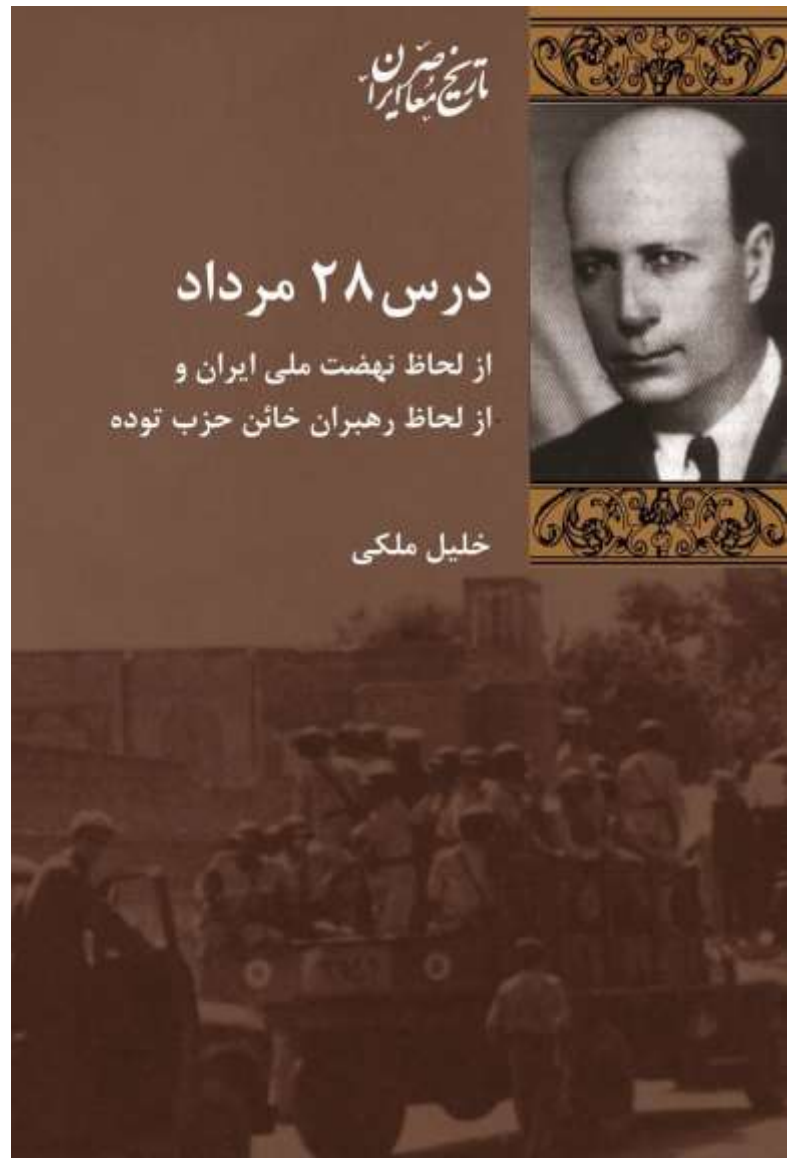
مرداد، این نقدها را در جاهایی دور از واقعیت دانسته‌اند. به هر حال، در بازخوانی وقایع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازخوانی و واکاوی متون مربوط به آن دوران، خاصه روایات و خاطرات کسانی که در آن دوران در صحنه سیاست حضور داشتند به فهم دقیق‌تر چندوچون یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر ما کمک می‌کند. سرگذشت تدوین این کتاب، به نقل از دکتر کمال قائمی از این قرار است که مانند پاره‌ای از رساله‌های تحقیقی و تحلیلی دیگر در کتابخانه و خانه و دانشکده‌ای تألیف نشده بلکه خلیل ملکی آن را پس از کودتا در زندان فلک‌الافلاک نوشته است. در حدود یک سالی که ملکی در زندان گذراند فرصت خوبی برای تأمل در وقایع منجر به کودتای 28 مرداد پدید آمد و حاصل این تأملات به رساله «درس 28 مرداد» منجر شد. دکتر کمال قائمی روایت می‌کند که «در آن زمان از تعداد چهار نفر هم‌اطاقی‌های ملکی کاسته شده، اکثر زندانی‌ها هم آزاد شده بودند و برای او فرصت و امکان بیشتر برای نوشتن بی‌سروصدا پیدا شده بود. در این زمان جزوه تعلیماتی داخلی حزب توده مخفیانه به دست او

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاکنون حدود هفت دهه می‌گذرد اما این رویداد تاریخی همچنان محل نقد و نظرات مختلفی است. عمده نقدهایی که به نقش عوامل داخلی در کودتا پرداخته‌اند با محوریت حزب توده و عملکرد این حزب در برخورد با نهضت ملی شدن صنعت نفت، دولت ملی، سیاست‌های مصدق و دست آخر، کودتای 28 مرداد شکل گرفته‌اند. در این میان، خلیل ملکی از چهره‌های مطرح سوسیالیست و طرفداران مصدق تندترین نقدها را به حزب توده و رفتار این حزب در مواجهه با کودتا دارد و همین انتقادات مبنای کتاب «درس 28 مرداد» است که به‌عنوان یکی از منابع مربوط به این واقعه تاریخی قابل‌تأمل و بازخوانی است. انتقادات خلیل ملکی به حزب توده گاه چنان تندوتیز است که گویی تنها مقصر کودتا اشتباهات و خطاهای محاسباتی و بی‌عملی این حزب بوده، از این‌رو به نظر می‌رسد خلیل ملکی گاهی در نقدهایش به حزب توده و انفعال این حزب در جلوگیری از کودتا اغراق کرده است. بسیاری از مورخان نیز به‌خصوص بعد از افشای بخشی از اسناد سیا مربوط به کودتای 28

بود؟  
ملکی همچنین در رساله‌اش، دولت ملی و مصدق را نیز از تیغ تند نقد بی‌نصیب نمی‌گذارد و با نقد «لیبرالیسم دولت دکتر مصدق» به جوانب دیگری از کم‌وکاستی‌های حاکم بر نهضت ملی اشاره می‌کند. به اعتقاد ملکی، اگر مانند دوره اول نهضت ملی سیاست واقع‌بینانه‌ای دنبال می‌شد تأثیر مطلوبی بر حل‌وفصل مسئله نفت داشت و در این باره می‌نویسد: «هرچند این حل واقع‌بینانه مورد حسن استقبال عوام‌فریبان واقع نمی‌شد و در وهله اول وجاهت شخصیت بزرگ دکتر مصدق به‌اندازه امروزی نمی‌شد ولی در نتیجه بهبود اوضاع اقتصادی به‌زودی وضع برمی‌گشت. به فرض این‌که حزب توده به‌اضافه چند عوام‌فریب و چند فریب‌خورده به ارزش کارهای مصدق پی نمی‌بردند، تاریخ ایران نام دکتر مصدق را حتی خیلی باعظمت‌تر از آنچه هم‌اکنون یادآوری می‌کرد یاد می‌نمود.»

خلیل ملکی ضمن نقد سیاست‌های حزب توده، گذشته را عبرت و چراغ راه آینده می‌داند و معتقد است حزب توده جز تطابق کامل با منافع اتحاد شوروی راه و روش دیگری تصور نمی‌کرد، اما «با استفاده از سیاست‌های جهانی حاضر، نهضت ملی اصیل می‌تواند پیروز شود و اگر در 28 مرداد ما نتوانستیم پیروز شویم دلیل نمی‌شود که در آینده پیروز نشویم. فقط باید از گذشته عبرت بگیریم.»  
کتاب «درس 28 مرداد از لحاظ نهضت ملی ایران و از لحاظ رهبران خائن حزب توده» گرچه تحلیلی یک‌جانبه‌گرا و معطوف به نقش حزب توده در وقایع منتهی به کودتای 28 مرداد 1332 است اما از آنجا که به قلم رهبر یکی از مهم‌ترین نیروهای طرفدار نهضت ملی یعنی حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) نوشته شده قابل‌تأمل است، کسی که در عین انتقاد به عملکرد دکتر مصدق خطاب به او گفت «راهی که شما می‌روید به جهنم است ولی ما تا جهنم هم به دنبال شما خواهیم آمد!»

**منبع: «درس 28 مرداد از لحاظ نهضت ملی ایران و از لحاظ رهبران خائن حزب توده»، خلیل ملکی، انتشارات پردیس دانش**



توده بررسی می‌کند: ادعای نام بر علیه کمیته مرکزی حزب توده (از طرف اعضاء و مسئولین حزب)، ایران و سیاست بزرگ جهانی، نهضت ملی ایران در مقابل قدرت‌های بزرگ جهان، ستون فقرات سیاست بعد از جنگ شوروی که تعیین‌کننده خط‌مشی حزب توده در مسئله نفت و نهضت ملی ایران بود، تبلیغ برای صلح بین دول بزرگ و تشکیل جبهه واحد برای خدمت به ستاد زحمتکشان جهان، هدف نهضت ملی متناقض یا هماهنگ با سیاست جهانی شوروی است؟، اعتراف سران حزب توده به اشتباه خود دروغ است، آن‌ها مطابق اصیل‌ترین اصل استالین رفتار کرده‌اند، آیا دکتر مصدق مطابق ادعای توده‌ای‌ها در مقابل آمریکا و دربار سازشکار بود؟، لیبرالیسم دولت نهضت ملی، جبهه واحد ضد استعمار، تکامل حوادث از 30 تیر تاریخی تا کودتای 28 مرداد 1332 و دست آخر اینکه؛ آیا واقعه 28 مرداد قابل اجتناب

«در دوره اول نهضت ملی - تا 30 تیر 1331- که نهضت از طرف سران حزب توده به عاملیت امپریالیسم آمریکا متهم می‌شد و هدف حمله مستقیم آنها بود، نهضت ملی که نه‌تنها مستقل از حزب توده بلکه علی‌رغم ظاهر و باطن آن حزب کار می‌کرد، تمام پیروزی‌های خود را به دست آورد اما از سی تیر تا 28 مرداد که حزب توده تظاهر به ائتلاف و تظاهر به پشتیبانی از نهضت ملی کرد، نهضت آسیب‌پذیر شد و چون برای رفع این آسیب‌پذیری اقدامی صورت نگرفت، توده‌ای‌ها توانستند با سوءاستفاده از حس انقلابی جوانان نهضت ملی، شعارهای ضد آمریکا و ضد پایگاه‌های اجتماعی آنان را به نام نهضت به قالب بزنند و برعکس دوره پیش از 30 تیر شکست سیاست خارجی و سیاست داخلی دولت نهضت ملی را به ملت ایران تحمیل کردند.»

ملکی در این رساله موضوعات مختلفی را حول محور عملکرد حزب

شعری از هادی خرسندی  
به مناسبت اعدام های تابستان

۶۷

# عشق

عشق یعنی استقامت داشتن  
در بتون های اوین گل کاشتن!  
عشق؛ در سلول مهمان بودن است  
بهر آزادی به زندان بودن است/

عشق یعنی با دهان بسته، قرص  
خوردن شلاق خشم بازپرس/

عشق جانی خسته اما سرکش است  
پوزخندی بر گروه «آتش» است/

عشق یعنی پایداری در وفا  
چه گوارائی شدن تا انتها/

دولت عشق از تلاطم ها جداست  
بی خیال توطئه یا کودتاست/

عشق یعنی آنچه در بازار نیست  
دیر و مسجد را به کارش کار نیست/

عشق بیزار است از کل لشوش  
شارون و بن لادن و میمون و بوش/

عشق گاهی کاغذ است و خودنویس  
لرزش دست من و شعری سلیس/

عشق یعنی جوهر خودکار جان  
میتراود تا که بنویسد روان/

عشق یعنی درد مردم در سخن  
مثل شعر بهبهانی، طنز من!



## «آتش در زندان»

از سیمین بهبهانی \_ شعر شور انگیز  
«آتش در زندان» را وی در پاییز 1367  
برای زندانیان سیاسی قتل عام شده  
در زندانهای رژیم سفاک آخوندی  
سرود:

«آتش به زندان افتاد  
ای داد از آن شب، ای داد!

ابلیس می زد فریاد:  
"های ای نرون روحت شاد!"

صد نارون قیراندود،  
از دود پیچان می شد،

صد بیدین خونالود  
از شعله رقصان می زاد

دیوانه آتش افروخت  
وان خیل زندانی سوخت

خاکستر از آنان کو؟  
تا سوی ما آرد باد

سنگی نه و گوری نه  
اوراق مسطوری نه

نام و نشان از آنان  
دیگر که دارد در یاد؟

نه نه که آنان پاکند  
روشنگر افلاکند  
هر اختری از آنان  
هرشب خبر خواهد داد

سخت است سخت اما من  
دانم که فردا دشمن

پا تا به سر خواهد سوخت  
در آتش این بیداد

ای مادران! دستادست  
شورنده صف باید بست  
تا دل بترکد از دیو  
فریاد! با هم فریاد!

(پاییز ۱۳۶۷)

من چه خون کرده ام ای خون منت در گردن  
چشم خون ریز تو در عین عتاب است امروز  
بنشین تا نفسی با تو به هم بنشینیم  
آخر ای عمر چه هنگام شتاب است امروز  
بس که دوش ابن حسام از غم عشقت بگریست  
مردم دیده او غرقه آب است امروز

غزل شماره ۹۲  
شیخ را صومعه در رهن شراب است امروز

ابن حسام خوشفی

شیخ را صومعه در رهن شراب است امروز  
بر در میکده در چنگ ورباب است امروز  
آنکه در میکده دک منکر می نوشان شد  
در خرابات مغان مست و خراب است امروز  
از می ای شیخ مرا توبه چه می فرمایی  
توبه موقوف که ایام شباب است امروز  
نرگس از غایت مستی سر ساغر دارد  
قدح لاله پر از باده ناب است امروز

# اشک تمساح،



**«اشک تمساح»، نوشته‌ای از صادق هدایت است که با نام مستعار در سال ۱۳۲۱ در روزنامه «رهبر» منتشر شد. گویا هدایت این مقاله را برای امروز ایران نوشته است:**

در موقعی که ناموسِ فلک بر باد رفته، و بیشترِ کشورهای دنیا یک‌پارچه آهن و آتش و خون شده است، شهرها تبدیل به خاکستر می‌شود و هنرمندان و دانشمندان، مثل برگِ خزان به زمین می‌ریزند و هیولای فقر و گرسنگی و ناخوشی روی سر مردم سایه افکنده، عوض این‌که معایب گذشته را گوش‌زد بنماییم تا تکرار نشود، به اصلاحِ داخله خودمان بپردازیم، و اقداماتِ جدی برای نجات مردم بکنیم؛ از هر گوشه‌وکنار، یک‌دسته میهن‌پرستِ فداکار و ناجیانِ دلسوخته قیام کرده، دائماً اشاره به حیثیت، افتخارات و عظمتِ ایرانِ باستان می‌نمایند و استعدادِ نژادی ما را می‌ستایند و قلم‌فرسایی می‌کنند، زبان می‌گیرند و نوحه‌سرایی می‌نمایند. فکرِ نان بکنیم که خربزه آب است. از این تبلیغات در «سالن پرورش افکار» هم می‌کردند و بالاخره سال گذشته به معنیِ تثلیثِ معروفِ «خدا، شاه، میهن» پی‌بردیم. هنوز هم دست‌بردار نیستند.

اما سوراخ‌دعا را گم کرده‌ایم، چون حس نمی‌کنیم که دنیا عوض شده و بعد از این جنگ تغییرات بیشتری خواهد کرد و فقط مللی حق حیات خواهند داشت که جانبازی کرده و فداکاری به خرج داده‌اند و به منافع خود هوشیار می‌باشند. افتخار به عظمتِ باستانی تا آن حد مفید است که موجب تشویق و پیشرفتِ مادی و معنوی یک ملت در نبردِ آینده او بشود، نه این‌که او را خودپسند و مُعَصِّب بار بیاورد، و نه این‌که بخواهند با این نوحه‌سرایی‌ها او را به خوابِ غفلت ببرند، و در فلاکتِ خود محکوم کنند. کسی مُنکرِ ملیّت، زبان

و افتخارات گذشته ایران نمی‌باشد، تا همان اندازه که نسبت به زمان و مکان در مسیرِ تاریخی مقامی برای خود احراز کرده‌ایم، اما تکرارِ «ملتِ شش‌هزارساله!» و ذکرِ نامِ سیروس و داریوش و انوشیروان و سلطان‌محمود و شاه‌عبّاس برای مردم آب و نان نمی‌شود و عرقِ وطن‌پرستی کسی را نمی‌جنباند و یک‌قدم هم ما را جلو نمی‌برد.

البته ملتِ ایران در دوره تاریخی وظیفه مهمی را در مقابلِ تاخت‌وتازِ یونان و روم و عرب و مغول انجام داده و نهضت‌ها و مقاومت‌هایی از خود نشان داده است، ولی چرا عواملی که مُنتَج به این تحولات شده در نظر نمی‌گیرند، یا اقلان نمی‌گویند که پیشوایانِ دلسوزتر و زمامدارانِ سالم‌تر و کاردان‌تر و ملتِ بیدارتری داشته است که از حقوقِ خود دفاع می‌کرده و به خصوص، پُشتِ هم‌اندازه‌هایی مثل امروز به سرش سوار نبوده‌اند؟

خوب بود که صفحه را عوض می‌کردند. مگر ملت‌های دیگر خلق‌السّاعه به‌وجود آمده‌اند؟ و بزرگان‌ی نداشته‌اند؟ و جهان‌گشایی‌هایی نکرده‌اند؟ یا مردمانِ هندوستان و چین و کده و آشور و مصر نمی‌توانند چنین ادعاهایی داشته باشند؟ آیا می‌توانیم مدّعی بشویم که در علم و هنر و فلسفه، ما چشم‌وچراغِ دنیاییم و هند و چین و یونان از ما پست‌تر بوده‌اند؟ باید تصدیق کرد روزی که هوش و قریحه را قسمت می‌کرده‌اند، همه‌آش را به ایرانیان بخشیده‌اند.

فردوسی و مولوی و حافظ و خیام (که امروزه مدّعیانی پیدا کرده‌اند!) البته نام بزرگی در ادبیاتِ بین‌المللی دارند. اما اگر تنها دل‌مان را خوش کنیم که این شعرا خاتم ادبیات می‌باشند، بسیار ابلهانه است. آیا انگلیس با شکسپیر و آلمان با گوته و روسیه با پوشکین، در ادبیات‌شان را تخته کردند و دست‌روی‌دست‌شان گذاشتند و نشستند، یا صدها نابغه دیگر در دنیای علم و آداب به‌وجود آوردند؟

ملّتی که سرِ دوراهه گیر کرد و در جهل مُرگب ماند، یا باید درجا بزند و یا به قهقرا برگردد. از همین نادانی و خودپسندی ما نتیجه شده که از میلیون‌ها آثار علمی و ادبی دنیا به‌گلی بی‌خبریم و به زبان فارسی ترجمه نشده و یا اگر شده، طرفِ اطمینان نیست.

در قسمتِ علم و هنر، به عقیده آقایان، باید باور کرد که مثلاً سنگِ قبر ملک‌شاه، مجسمه موسی میکلائیل را تحت‌الشّعاع می‌گذارد؛ تارِ حسین‌علی، سمفونیِ بت‌هون را از میدان به‌در می‌کند؛ و مسجدِ شیخ‌لطف‌الله، قصرِ واتیکان را از رو می‌برد؛ یا مینیاتورِ رضاعباسی، خطِ قرمز روی تمام آثار رامبراند می‌کشد. اگر مُنصفانه قضاوت کنیم، باید اقرار کنیم که متأسفانه در علم و هنر هم شوقِ القمر نکرده‌ایم. علم و ادب و هنر تعصّب برنمی‌دارد، و مالِ همه دنیاست. امروز ممکن نیست کشوری بتواند دور خودش دیوارِ چین بکشد و از باقی دنیا مَجْزاً بماند. در هیچ زمانی، ایرانی تعصّب هنری و فرهنگی نداشته است. در موسیقی و حجّاری و معماری و نقاشی، از دوره هخامنشیان تا زمانِ صفویه، از استادانِ بیگانه استفاده کرده‌ایم و الهام شده‌ایم. همان‌طوری‌که ترقیباتِ مادی، مللِ دنیا را به هم نزدیک کرده، در موضوع معنوی نیز مردمان ناگزیرند که همکاری کنند. اگر پیه‌سوز را به چراغ برق ترجیح دادیم، پس می‌توانیم تعزیه را به اپرا ترجیح بدهیم.

همان طوری که میهن پرستان و ناجیان ما راه دزدی و تجارت و گُلاه برداری را زود از اروپایی‌ها تقلید کردند، ملت نیز محکوم به فهم علوم و ادبیات و هنرهای اروپایی است. اگر آن‌ها را نمی‌فهمیم، تقصیر رهبران ماست، ابتدا باید هنر اروپایی را فهمید و هضم کرد، بعد اگر چیز قابل توجهی داشتیم، عرضه بداریم. تعزیه عروسی قاسم به پای اُپرای «اوزن‌اونگین» نمی‌رسد. زلنگ‌زلینگ عجیب و مُضحک توی رادیو تهران را با «تریستان و ایزولد» واگنر، یا کتاب «امیرارسلان» را با رُمان داستایوفسکی، یا رستم در حمام را با شاه‌کارهای گوگن نمی‌شود مقایسه کرد. یک پرده نقاشی رنگِ حالتِ روح و عمقِ صنعت را در نظر می‌گیرد. یک مجسمه کار رودن فرانسوی تنها کپی از روی طبیعت نیست. این مرد تمام هستی خود را در مجسمه‌اش می‌گذارد و به آن روح می‌دهد. در یک قطعه موسیقی تنها آهنگ‌هایی نیست که به گوش مطبوع باشد، بلکه هزاران نکته باریک‌تر از مو دارد که شنونده را از زندگی بدبخت معمولی به سرحدِ دنیای مجهول درخشانی می‌کشاند. آیا مفهوم میهن پرستی آن است که محکوم هستیم از تمام لذایذ معنوی دنیا چشم‌پوشیم و غمزه‌شتری یک‌دسته پاچه‌ورمالیده کاسه‌لیس و تازه‌به‌دوران‌رسیده را تحویل بگیریم و دورشان اسفند دود کنیم، که ظاهراً اظهار بی‌اعتنایی به دنیا و مافی‌ها می‌کنند، اما جگرشان برای پول و اتومبیل و شهوت لک زده است؟

«داشتم، داشتم» حساب نیست «دارم، دارم» حساب است. باید دید امروزه چه داریم و چه می‌خواهیم بکنیم. این فداکاران و میهن پرستان که به ما نصیحت می‌کنند و تحت‌الحثک {قسمتی از دستار یا شال که از زیرچانه از دستار گذرانیده و به سر ببندند} بسته و زعمای قوم شده‌اند و با چشم‌گریان و دل بریان ناله و ندبه به راه انداخته‌اند، همان‌هایی هستند که در این بیست‌سال اخیر، هر چه شلتاق {نزاع؛ مرافعه. همه‌مه؛ غوغا} بود زده‌اند و امتحان خودشان را هم داده‌اند. یک‌دسته سردمدار بی‌چشم‌ورو و قاچاق‌چی، سینه زدند و تملق از کسی گفتند که اگر به ناپلئون تشبیه‌اش می‌کردند، آن ذاتِ مقدس عقب می‌نشست و اوقات مبارکش تلخ می‌شد، اما رشادت‌ها و هنرنمایی‌های آن یل ارج‌مند در

قلع‌و‌قمع اهالی کشور بی‌نظیر است و مثل شکارچی که در مرغ‌دانی خود شکار کند، در قتل و غارت خود، لر و گرد و بویراحمدی و قشقایی، دلاوری‌های محیرالعقولی از خود بروز داد، ولی در سر اختلاف که با سه همسایه شرقی و غربی پیدا کرد، با وجود مسافرت‌های سیاست‌مداران ما برای تغییر آب‌وهوا به اروپا موقعیتی حاصل نشد. از معجزات آن بزرگوار این که خون ملت را مکید و دارایی‌اش را چاپید و طلا را تبدیل به مس کرد (مانند پنجره طلای مقبره شاه‌صفی که تبدیل به کلاه‌خودِ مسی روی قبر حافظ شد). پول نقره را نیز مُبدل به کاغذ رنگین و پرنج نمود. از لحاظ تربیت معنوی می‌توان گفت که آن عالی‌جناب گرده از روی کتاب «جزیره دکتر مورو» تألیف "ولز" برداشت، به این معنی که فرمول‌های معینی را هر روز صبح با چماق به مردم تلقین می‌کردند و عصرها با شلاق همان فرمول‌های «دزد باشید و متملق و پست باشید ولی مطیع باشید» را پس می‌گرفتند و عملاً نشان می‌دادند که این یگانه راه ترقی در کشور باستانی است. هر کس در موقع پس دادن درس اشتباه کرد، دشمن خدا و شاه و میهن قلم‌داد می‌شود و او را در یکی از اطاق‌های زندان قصر پذیرایی شایان می‌کردند. خانه یک‌عده مردم فقیر بیچاره را روی هم کوبیدند و کاخ‌های بدسلیقه به جایش بنا کردند. کاغذ و مس تبدیل به آجر می‌شد و آسمان‌خراش‌ها از لای خاک‌روبه بیرون می‌آمد. آن بزرگوار به عصر آهن و طلا، عصر آجر را در میهن عزیزش اضافه نمود.

تا این که دَری به تخته خورد، این نابغه بی‌نظیر و خدای جنگ، با سلام و صلوات میهن عزیزش را ترک کرد. خودش رفت، ولی هواخواهان او که دو قورت‌ونیم‌شان باقی است به جا ماندند، و زمام امور کمافی‌السابق در دست آن‌هاست. برای این‌که باقی‌مانده رمق میهن را هم بکشند و رسوایی‌های شگرف دیگری برای میهن و هم‌میهنان عزیزشان تهیه بینند. در هیچ دوره تاریخی، این سرزمین چنین دوره انحطاطی را به خود ندیده بود و هنوز دنباله دارد. در صورتی که با عایدی سرشار و آرامش نسبی که وجود داشت، ممکن بود حقیقتاً دوره رستاخیز این ملت باشد. از اعیان و اشراف و وکیل و وزیر و سران کشوری و لشکری و روحانیون

و حاجی‌آقاها و علما و فضلا و دانشمندان و شعرا، مثل ذوالپا {هشت‌پا، اختاپوس، کسی که پاهایش لاغر و دراز مانند دوال باشد} به سر اهالی این کشور سوار شدند و تا توانستند جُولان دادند. در چالپوسی و وقاحت و چاپیدن مردم، گوی سبقت را از یکدیگر ربودند.

بیست‌سال ملت را از جریان دنیا و همسایه‌گانش مُجراً نگه‌داشتند و آش شله‌قلم‌کاری به مذاق یک‌دسته قاچاق‌چی درست کردند. مردم از گرسنگی می‌مُردند و مال‌شان چاپیده می‌شد و پُشت میله‌های آهنین، در زندان‌ها می‌پوسیدند. گوش‌واره و النگوی بیوه‌زن‌ها با کاغذ و مس خریده می‌شد و به خارجه مسافرت می‌کرد. کتاب و مجله سانسور می‌شد، فرهنگ، وسیله تفریح چند نفر کارچاق‌کُن شده بود. پیش‌آهنگی و تربیت‌بدنی، تأسیس فرهنگستان و پرورش افکار را وسیله تقرّب به پیش‌گاه قرار دادند.

امروز نیز پالان‌مان عوض شده، اما همان قُلتن‌ها {گردن‌کلفت‌ها و زورگوها} که در هویت و ایرانیّت آن‌ها شک است، برای ایران سنگ‌به‌سینه می‌زنند و مردم گرسنه چاپیده شده و فقیر را تبلیغ به وطن پرستی کاذب و از خودگذشتگی می‌نمایند و هر کس با آن‌ها هم‌آواز نشود، تکفیرش می‌کنند. این کاملیون‌ها {Chameleon} آفتاب‌پرست-سوسمار کوچک و آرتیست‌های واژده که معلوم نیست از کجا آورده‌اند، بیست‌سال پستی و دزدی و دورویی را به مردم عملاً می‌آموختند و اکنون می‌خواهند باز سر مردم افسار زده، خَر را برانند. می‌خواهند به نام گذشته تاریخی، مردم را مشغول و سرگرم کنند و ضمناً خودشان را سرجمع افتخارات آتیه ملت جا بزنند! ولی غافل از آن‌که چند نفر قُلدر و دُزد و آدم‌گُش، افتخار تاریخی برای ملت نیستند. امروز دوره‌ای نیست که به‌صرف گذشته تاریخی خود بیالیم و بدون کار و جدیت، حقوقی برای خودمان قائل شویم. امروزه وظیفه‌مان جبران خسارت بیست‌سال گذشته و باز کردن چشم‌وگوش ملت و هوشیار کردن آن‌ها به حقوق خودشان است.

دنيا تحولاتِ سرّيعی را طی می‌کند. ما نباید همه‌آش دِلِمان را خوش کنیم که روزی مالکُ الرقابِ بزرگ و صاحب‌اختیارِ مردمِ { قسمتی از دنیا بوده‌ایم یا فُلان قصیده را فُلان شاعر سروده یا فُلان ساختمان از عهدِ دقیانوس مانده است. نباید فراموش کنیم که در دوره تاریخ، همیشه پیروز نبوده‌ایم و چندین بار برای قرن‌ها، هستی ما بر باد رفته است و اگر بخواهیم همین باقی‌ش را نگاه داریم، باید جداً شروع به اقدام و کوشش بنماییم. باید خودمان را به فراخورِ روش و اقتضای زمان در بیاوریم چون گریه‌وناله شاخ‌حسینی و اراجیف، اثری نخواهد بخشید.

بی‌خود منتظرِ کشف و کرامات و مُعجزه نشسته‌ایم. شترسواری دولادولا نمی‌شود و به نعل‌وبه می‌خزدن هم فایده‌ای ندارد. باید یک‌دنده شد. در نتیجه انحطاط اخلاقی و اجتماعی بیست‌سالِ اخیر، از عارف و عامی، از مرد هفتادساله تا بچّه هفت‌ساله، همه معتقدند که انقلابات دنیا و تحولاتِ مطابق آرزو و آمالِ محدودِ آنها انجام خواهد گرفت و معجزه‌هایی به نفع ما اتفاق خواهد افتاد. یک‌دسته هوچی هم از موضوع استفاده کرده، برای آنها تعبیر و تفسیرهای عجیب‌وغریب می‌نمایند؛ از قبیل تعبیر کاسه از آش گرم‌تر، نبضِ دَجالِی که در "برلن" ظهور کرده و یا یاجوج و ماجوجی که در خاورِ دور خود را شکسته است. کسانی که ذی‌نفع هستند یا برای

خودنمایی و یا به علت بی‌اطلاعی و یا چون کیسه آنان به‌قدر دست‌های‌شان پُر نشده، جاروجنجال راه می‌اندازند و در انتظارِ معجزه، سَرمان را شیره می‌مالند. اما در دنیایی که وللّ خلی نزدیک‌تر از حیثِ نژاد و فکر و اخلاق و اختراعات به جان یکدیگر افتاده‌اند، می‌توانیم مطمئن باشیم که برای چشم و ابروی ما جنگ نمی‌کنند. آن‌قدر فداکاری‌ها می‌نمایند، خسارات می‌بینند و قربانی‌ها می‌دهند. آن ذره که در حساب ناید ماییم. خردیزه‌ای {آن‌که مرگِ خود را خواهد برای زیان صاحبش. مثل برای آن‌کس که به‌جهتِ ضرر رساندن به دیگران حاضر است خود متحملِ ضرر بسیار شود} که پیش گرفته‌ایم و نه‌من‌غریبیم هیچ فایده‌ای نمی‌بخشد، بلکه کاملاً به زیان ما تمام خواهد شد. اگر بخواهیم از این گرداب ننگ و فلاکتی که در آن غوطه‌وریم نجات یابیم، اگر بخواهیم در آتیه حقّ زندگی داشته باشیم و در عقبِ کاروانِ دنیای آینده درجا نزنیم، بایست تقلاً و کوشش کنیم و عملاً ثابت نماییم که حقّ زندگی داریم. باید بدانیم که اگر به خودمان رحم نکنیم، دیگران به ما رحم نخواهند کرد.

اگر زمانی، ایران سرزمین علم و هنر بوده، امروزه از دولتِ سرّ یک‌دسته گردنه‌گیر، مُحتکر و مُقاطعه‌کار تبدیل به سرزمین "بیزنس" و "پولدرداری" و "بچاپ‌بچاپ" شده است، هیچ رابطه معنوی و فرهنگی با سایر جاهای دنیا ندارد و مردمِ مَنترِ یک‌دسته شیاد

کلاه‌بردار شده‌اند. ملتِ ایران می‌دانند که گُرگ‌های ما داخلی هستند، از خارجی نباید متوّقع بود که دایه‌خاتون از مادر مهربان‌تر باشد. موقعی که همه مملکت دنیا از خواب غفلت بیدار شده‌اند، با جمله‌های صدتایک‌غاز سَرمان را شیره می‌مالند، به امید این‌که از آبِ گل‌آلود ماهی بگیرند. فُکلی‌ها و مُنورالفکرها و قدیمی‌های‌مان همه‌آش به فکر خویش‌اند. دسته‌ای به فکرِ اندوختن پول و فرار به خارجه هستند، تا از تنزلِ پولِ اروپای بعد از جنگ استفاده کنند و به عیش‌ونوش مشغول شوند. دسته‌ای هم باز به فکرِ اندوختن پول و خریدنِ املاک و گرفتنِ تنزیل و کرایه دُکان و سوارشدنِ اتومبیل و معامله دیبایِ چینی به روم و لیموعمانی در قُطبِ شمال می‌باشند. گروهی دیگر که باز هم راجع به گردآوری مال‌ومال با دو دسته سابق هم‌عقیده هستند، در ضمن افکارِ عالی‌تری در مغز خود می‌پرورانند، از جمله گرفتنِ چند صیغه و عَقدی و سخن‌رانی راجع به آبِ گر یا مُحلی و تَقیه و آدابِ طهارت و به‌دست آوردنِ وجهه و کشیدنِ کَباده وزارت و وکالت و آهن‌وتلپ و غیره...

حقیقت این‌ست که امروزه ملت، بی‌یُشت‌وپناه و سرپرست است، و کسی به فکر او نیست و از دو راه، یکی را باید انتخاب کند. یا تا جان دارد، رنج ببرد و جورِ آقابالاسرهایش را بکشد، که به ریشش بخندند؛ و یا این که علی‌رغم عقیده ناجیانِ فداکارش، ثابت بنماید که حقّ زندگی دارد.

سیصد گل سرخ، یک گل نصرانی  
ما را ز سر بریده می‌ترسانی؟  
ما گر ز سر بریده می‌ترسیدیم  
در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم

صبح روز دوشنبه ۳۰ فروردین‌ماه ۱۲۸۸ است، در صدر مشروطیت و در جنگی سخت، تبریز شدیداً محاصره شده است، فقط یک کوچه مانده تا جنبش مشروطه شکست بخورد، ستارخان در کوچه‌ی امیرخیز، آخرین جبهه، در حال مقاومت است

هوارد باسکرویل، معلم ۲۴ ساله‌ی مدرسه‌ی آمریکایی مموریال تبریز، تحت‌تأثیر مبارزات مردم ایران قرار گرفته و به مشروطه‌خواهان می‌پیوندد کنسول آمریکا در تبریز از او می‌خواهد از صف مشروطه‌خواهان جدا شود، باسکرویل ضمن پس‌دادن پاسپورتش به کنسول می‌گوید:  
"تنها فرق من با این مردم، زادگاهم است، و این فرق بزرگی نیست."



یک گل نصرانی  
هوارد باسکرویل، شهید آمریکایی مشروطه ایران

## جمهوری اسلامی با این دست فرمان ماندنی نیست

ضربت ناک اوت خواهد کرد و الان ملت در حال تمرین است



محسن رزانی، استاد اقتصاد: جمهوری اسلامی ماندنی نیست، مگر اینکه دست به تحولات بزرگ بزند مردم دارند تمرین می کنند برای کار بزرگ مثل جنبش مهسا در کشور ما انقلاب اجتماعی صورت نخواهد گرفت اگر انقلاب شود انقلاب شهری خواهد بود که ضربتی خواهد بود و با یک

## عاشورا و تاسوعا، کابوسی تازه دیکتاتوری

خمینی و موج سازی تبلیغاتی و تهدید و ارباب نتوانسته اند جنبش اعتراضی را از مسیر اصلی اش منحرف کنند و در واکنش به ترفندشان بسرعت با اجتماع عظیم اعتراضی در قم، این باصلاح پایتخت امر القرا اسلام به بهانه درگذشت فردی روبرو شدند که ایستادن در برابر همان خمینی و فرمان قتل عامش او را مطرح کرده و در افکار عمومی شناسانده بود. ناگفته روشن است که نیروهای بسیار متفاوتی در درون طیف نیروهای ضد دیکتاتوری در فروپاشی و درهم شکسته شدن هسته اصلی زور و سرکوب در جامعه ما، یعنی دستگاه ولایت فقیه و ضامان اصلی آن، ذینفع اند و هیچ فرصتی را برای حضور مستقل اعتراضی از دست نمی دهند. جنبش اعتراضی نشان داده است که اگر فرصت ها باشد بهره برداری می کند، نباشد از این ظرفیت برخوردار است که خود آن را خلق کند.

روحیه را بازتاب می دهد. وجود چنین روحیه ای به معنی کاهش قابل توجه نقش سرکوب به عنوان تنها سلاح باقی مانده در دست رژیم برای حفظ خویش است. این روحیه در کنار قاطعیت امیدبخشی که جنبش اعتراضی در اعتراضات هفته های اخیر از خود نشان داده است، مراسم عاشورا و تاسوعا را هم به کابوسی وحشتناک برای سرکوبگران تبدیل کرده است. و وحشت آنان البته بی دلیل نیست. آنها در تجربه روز قدس و 13 آبان دیدند که حکومتی بودن یک مراسم و یا حتی درآمیختگی آن با سنت مذهبی در عمل دلیل کافی برای امید بستن به شکاف در درون طیف نیروهای ضد دیکتاتوری فراهم نکرد و نیروهای مختلفی با وجود تفاوت های آشکار سیاسی و عقیدتی از فرصت های بدست آمده در جهت وارد ساختن ضربه بر دیکتاتوری بهره برداری کردند. آنها دریافته اند که اگر تربیون اصلی و حیات خلوت خودشان یعنی نماز جمعه توانسته وسیله اعتراض شود، به طریق اولی، خصلت آیینی شکل های عزاداری عاشورا و تاسوعا نمی تواند بخودی خود مانع عبورناپذیری بر سر شکل گیری اجتماعات مستقل اعتراضی و رای هر گونه آیین سنتی فراهم کند. از آن جمله است مراسم سخنرانی که بخشها از هم اکنون تدارک دیده شده است و ارتباط مستقیمی با سینه زنی و نوحه خوانی و دسته های عزاداری ندارد. آنها دیدند که با پنهان شدن پشت

جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران از جهت ابعاد حضور مردم در اجتماعات اعتراضی گسترده تر و از نظر سطح شعارها رادیکال تر شده است. موارد اعتراض نیز بیشتر و فاصله زمانی میان دو حرکت اعتراضی کمتر شده است. افزایش حضور مردم، رادیکال تر شدن شعارها و کاهش محسوس فاصله میان حرکت های اعتراضی، سه ویژگی مهمی است که بر روی هم وضعیت جنبش اعتراضی در لحظه کنونی را نشان می دهد. در واقع اکنون جنبش ضد دیکتاتوری به شیوه ای قاطع تر و شفاف تر در هم شکستن دستگاه ولایت مطلقه فقیه را هدف گرفته است و نه تنها این هدف را از بیم سرکوب شدید پنهان نمی کند، که جسورانه، تهاجمی و آشکار رویارویی با این دستگاه را تبلیغ می کند. و حتی فراتر از تبلیغ برخی از شکل های مشخص رویارویی را به منظور گردآوری نیروی بیشتر به شیوه علنی در میان می کشد. این واقعیت که مرگ آقای منتظری به جای تضعیف بلافاصله آن بخش از نیروهایی که به وی برای اصلاح نظام در چهارچوب قانون اساسی همین رژیم امید بسته بودند، تضعیف بیشتر دستگاه ولایت را به همراه آورد و خود بهانه ای شد برای شعله ور شدن بیشتر اعتراضات مردم به بهانه سوگواری، بیانگر روحیه نیرومند تعرضی در جنبش اعتراضی است. شعارهایی چون "این ماه خون است، سید علی سرنگون است" به شکل مشخص همین



# دیوید اوئن: بریتانیا باید به نقش خود در کودتا علیه مصدق اذعان کند.



**به نوشته گاردین، بسیاری از مورخان این انقلاب را پیامد با تاخیر مرگ دموکراسی ایرانی در مرداد ۱۳۳۲ ارزیابی می‌کنند.**

کرد: «متأسفانه ثابت شد که این نظر درست بوده است.» آقای اوئن افزود: «برای شاه روشن کردم که حکومت او باید راهی برای انجام اصلاحات دموکراتیک باز کند، اما کاش از بیماری جدی او خبر داشتم و زودتر از سال ۵۷ به او فشار می‌آوردم تا برای انجام امور درمانی در سوئیس بماند و اجازه دهد که یک حکومت دموکراتیک‌تر در ایران سر کار بیاید.» محمدرضا پهلوی در سال‌های آخر حکومت خود متوجه شد که به سرطان مبتلا شده است، اما فقط تعداد کمی از اطرافیان او از بیماری‌اش خبر داشتند. به گفته وزیر خارجه سابق بریتانیا، «امروزه، بحث‌های قدرتمند زنان برای اصلاحات در ایران در حال شنیده شدن و مورد احترام است زیرا آنها با روح سیاسی ریشه‌دار در تاریخ ایران، سازگار هستند.» او افزود: «حکومت بریتانیا امروز باید به آنها در این هدف کمک و احتمال موفقیتش را تقویت کند.»

زمینه خودداری کرده است. در حالی که دولت هری ترومن در آمریکا، محمد مصدق را سدی در برابر کمونیسم می‌دانست اما وینستون چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا جانشین او، دوایت آیزنهاور، را متقاعد کرد تا علیه نخست‌وزیر وقت ایران دست به اقدام بزند. دیوید اوئن در مصاحبه با روزنامه گاردین گفته است: «دلایل خوبی وجود دارد تا به نقش بریتانیا در همراهی با ایالات متحده در متوقف کردن تحولات دموکراتیک در سال ۱۹۵۳ اذعان کرد. با پذیرفتن این اشتباه و خساراتی که به مسیر منتهی به ایران دموکراتیک وارد آمد، احتمالاً اصلاحات اکنون تا حدود زیادی ممکن خواهد شد.» آقای اوئن هنگام سرنگونی حکومت شاه در جریان انقلاب بهمن ۵۷ وزیر خارجه بریتانیا بود، و به نوشته گاردین، بسیاری از مورخان این انقلاب را پیامد با تاخیر مرگ دموکراسی ایرانی در مرداد ۱۳۳۲ ارزیابی می‌کنند. وزیر خارجه سابق بریتانیا در این زمینه گفت: «من در پاییز سال ۱۳۵۷ به شکل خیلی علنی در تلویزیون هشدار دادم که به قدرت رسیدن ملاها ویرانگرتر از حکومت شاه در حوزه حقوق بشر و رضایت فردی خواهد بود.» او تصریح

رادیو فردا: وزیر خارجه بریتانیا در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ می‌گوید کشورش سرانجام باید به نقش تاثیرگذار خود در کودتای سال ۱۳۳۲ علیه دولت محمد مصدق در ایران اذعان کند. دیوید اوئن در مصاحبه با شماره روز سه‌شنبه ۲۴ مرداد روزنامه «گاردین» گفت که این پذیرش هم به نفع اعتبار بریتانیا است و هم جنبش اصلاحی ایران. اظهارات این مقام پیشین بریتانیایی در آستانه هفتادمین سالگرد سرنگونی دولت محمد مصدق بیان می‌شود که بسته به گرایش جریان‌های سیاسی، برخی آن را «کودتا» می‌خوانند و گروهی نیز از آن به عنوان «قیام ملی» یاد می‌کنند و عزل مصدق را از اختیارات شاه می‌دانستند. سازمان‌های جاسوسی بریتانیا و ایالات متحده متهم هستند که در اقدامی موسوم به «عملیات چکمه»، علیه دولت محمد مصدق دست به «کودتا» زده و در میان مخالفان او پول پخش کردند. به نوشته گاردین، دولت ایالات متحده ده سال پیش با آزاد کردن بسیاری از اسناد محرمانه اطلاعاتی از بایگانی‌ها به‌طور رسمی بر نقش خود در این عملیات صحنه گذاشت. با این حال، حکومت بریتانیا از اعلام موضع رسمی در این

# پروین، خواننده "غوغای ستارگان" درگذشت



پروین، خواننده قدیمی تصنیف‌های مشهوری همچون "غوغای ستارگان"، "زمستان" و "پیک سحری" صبح پنج‌شنبه ۱۹ مرداد در سن ۸۵ سالگی درگذشت.

پروین، خواننده قدیمی تصنیف‌های مشهوری همچون "غوغای ستارگان"، "زمستان" و "پیک سحری" درگذشت. پروین زهرایی‌منفرد یا نوری‌وند مشهور به "پروین" سال ۱۳۱۷ در تهران زاده شد. کارمند بانک بازرگانی یا شاهنشاهی بود که با تشویق‌های همایون خرم در ۲۰ سالگی کارش را در رادیو آغاز کرد.

او با نخستین ترانه‌ای که خواند به نام "غوغای ستارگان" با آهنگی از همایون خرم و شعری از کریم فکور به شهرت رسید.

۳۶ ساله بود که به ناگاه خوانندگی را کنار گذاشت و دیگر خبری از او در دسترس نبود تا اینکه در چند ماه گذشته سرانجام پس از ۴۹ سال سکوت، انتشار ویدیویی از او در کهنسالی با استقبال گسترده‌ای در شبکه‌های اجتماعی روبه‌رو شد.

پروین در جمعی خصوصی تصنیف معروف "غوغای ستارگان" را خوانده

نارون و جواد لشگری همکاری کرد. صدای بم او هم با ترانه‌های پاپ سازگار بود و هم بر ترانه‌های موسیقی کلاسیک ایرانی خوش می‌نشست.

پروین در برنامه‌های مختلف گلها از جمله "یک شاخه گل" یا "گل‌های رنگارنگ" اجراهای بسیار زیبایی داشت و در طول سال‌های فعالیتش بیش از ۳۰۰ ترانه و آواز خواند. او صبح پنج‌شنبه ۱۹ مرداد در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت.

بود که با وجود کهنسالی، تسلطش بر ریتم، نفس‌گیری درست و سرضرب خواندندش علاقه‌مندان به موسیقی را به وجد آورده بود.

چندی پیش مراسم بزرگداشتی نیز برای او ترتیب داده شده بود که بسیاری از هنرمندان سرشناس در آن شرکت داشتند.

یکی از ویژگی‌های کار هنری پروین، تنوع در آهنگ‌هایی بود که اجرا کرد، به طوری که هم با آهنگسازان موسیقی‌های سرگرم‌کننده مانند حسین صمدی سابقه همکاری داشت و هم با آهنگسازان به‌نام دیگری چون مرتضی حنانه، محبوبی،

## آتنا دانمی :

[سعید ماسوری - ارژنگ داودی - زینب جلالیان - مریم اکبری منفرد] انسان‌های شریف و آزاده‌ای که سال‌هاست بدون مرخصی در زندان هستند.

سعید ماسوری: ۲۱ سال / ارژنگ داودی: ۱۸ سال / زینب جلالیان: ۱۴ سال / مریم اکبری منفرد: ۱۲ سال



خبر آزادی عزیزانمان خیلی خوشحال‌کننده است، اما فراموش نکنیم بسیاری تحت خطر اعدام هستند و سعید ماسوری از سال ۷۹، ارژنگ داودی از سال ۸۲، زینب جلالیان از سال ۸۶ و مریم اکبری منفرد از سال ۸۸، بدون حتی یک روز مرخصی بی‌وقفه در زندانند!

آتنا دانمی

## ریشه و مفهوم فلسفی مقاومت و اعتراض؛

# آیا مقاومت آخرین راه نجات از استبداد است؟

انجام می‌شود. حق مقاومت را افرادی به خود می‌دهند که ارزش‌های حاکم در یک کشور را به مثابه ارزش‌های والای دولتی قبول ندارند بلکه سیستم حقوقی و سیاسی و اقتصادی حاکم را فاقد عدالت می‌دانند.

**افرادی به خود حق مقاومت می‌دهند که ارزش‌های حاکم در یک کشور را به مثابه ارزش‌های والای دولتی قبول ندارند.**

### از حق مقاومت برای آزادی تا مقاومت علیه دیکتاتوری

قبل از این‌که به درک مقاومت در فلسفه رسیدگی شود، اجمالاً مقوله مقاومت زیر ذره‌بین قرار می‌گیرد: در ماده ۲۰ بند ۴ قانون اساسی آلمان آمده است که همه آلمانی‌ها «حق مقاومت» علیه افرادی را دارند که بخواهند نظم حاکم را از میان بردارند. طبق قانون اساسی آلمان، هر فرد آلمانی می‌تواند و حتی موظف است



وحدت و حدت حق نویسنده،

روزنامه‌نگار و پژوهشگر

۲۹/تیر/ ۱۴۰۲

راديو فردا



مقاومت می‌تواند مقاومت لفظی و کتبی یک فرد باشد. برای مثال نامه‌های اعتراضی به مقامات دولت حاکم، که برایش شاید مظهر ظلم و خشونت باشد، بنویسد. یک فرد یا یک گروه می‌تواند در دفاع از خود مقاومت کند یا می‌تواند به مثابه یک گروه اپوزیسیونی به انواع و اقسام گوناگون علیه مقامات دولتی مقاومت کند. حق مقاومت می‌تواند به معنای حق دفاع علیه تبعیضات حقوق بشری باشد. یعنی در کشوری که حقوق اقلیت‌ها یا حقوق زنها یا حقوق کارگرها به صورت سیستماتیک نقض می‌شود، دفاع از حقوق این گروه‌ها به معنای یک نوع مقاومت سیاسی علیه مقامات حاکم شمرده می‌شود.

در دفاع از آزادی کشورش برخیزد و در برابر دشمنان آزادی مقاومت کند چنانچه راه دیگری موجود نباشد. امروز در بسیاری از دیکتاتورهای حاکم در جهان شهروندان ابتکار به خرج داده و با شیوه‌های گوناگون اهداف مبارزات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را پیش می‌برند. البته در دموکراسی‌ها حق مبارزه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جهت بهبود سیستم سیاسی امری طبیعی و قانونی است.

مقاومت می‌تواند مرزهای مشخصی بر مبنای معیارها و هنجارهای حاکم در اجتماع داشته باشد و کنشی است که در مقابله با ارگان‌ها و نظم حقوقی یک سیستم سیاسی دولتی انجام می‌گیرد. مقاومت، به کلام دیگر، رفتاری است که در جواب بی‌عدالتی و ظلم و اجحاف دولتی

اتحادیه اروپا امروز بدون تاریخ مبارزات اجتماعی در قرن‌های گذشته قابل تصور نیست و تاریخ بشری پیوسته ادامه دارد و هیچ‌وقت به بن‌بست ابدی نمی‌رسد. انسان و تاریخ بشری رشد می‌کنند و در این مسیر تاریخ مستبدین هم به پایان می‌رسد؛ این درسی کلی از تاریخ بشری است که می‌شود گرفت.

این مقاله درباره مقاومت است با نگاهی به تاریخ و فلسفه مقاومت در دفاع از آزادی و برقراری

دموکراسی. در دوره‌های مختلف تاریخ اروپا درک‌های متفاوتی از مقاومت وجود داشته است، از این رو به سه فیلسوف اروپایی رجوع شده که از مهم‌ترین تنورسین‌های اروپایی در قرن‌های شانزدهم تا هجدهم بوده‌اند؛ توماس هابز، امانوئل کانت و جان لاک. در تفکرات این سه متفکر اروپایی موضوع‌های حاد و پراهمیتی مطرح شده که تا به امروز همچنان شایان توجه است.

هدف این است که نشان داده شود دموکراسی‌های غربی که تاریخ مبارزات اجتماعی چند صد ساله دارند، درباره حق مقاومت اجتماعی در فلسفه نیز بحث‌های طولانی و پراهمیتی داشته‌اند. بحث «انقلاب» چارچوب این مقاله را به هم می‌ریزد، از این رو موضوع بحث مقوله «مقاومت» در فلسفه و تاریخ است.

مقاومت می‌تواند فعالانه و غیرفعال انجام شود. مقاومت منفعل و غیرفعال برای مثال می‌تواند به معنای سرپیچی از فرمان‌ها و قوانین دولتی باشد. اگر یک سرباز یا یک مقام نظامی یا امنیتی یا یک کارمند معمولی دولت از فرمان‌های مقام‌های بالاتر به دلیل ناعادلانه بودن آن‌ها سرپیچی کند، بحث نافرمانی غیرفعال و مدنی شروع می‌شود. بست نشستن یا محاصره یک خیابان را می‌شود اعتراض فعالانه و اقدامی صلح‌آمیز نامید. اما به نظر موریال (John Morreall) حتی محاصره و اشغال یک زمین می‌تواند یک رفتار خشونت‌آمیز تلقی شود. از دید حقوقی، اشغال یک زمین حق مالکیت صاحب زمین را به خطر می‌اندازد ولی لطمه‌ای فیزیکی به کسی نمی‌زند و قربانی انسانی ندارد و با مقاومت مسلحانه قابل مقایسه نیست.

مقاومت غیرفعال به شکل‌های گوناگونی انجام می‌شود. به نظر جین شارب، مقاومت غیرفعال بیش از ۲۰۰ شکل مختلف دارد که شامل انواع و اقسام اعتراض‌های غیرخشونت‌آمیز و مداخله‌های اعتراضی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌شود. مقاومت خشونت‌آمیز شامل سوء قصد، کودتا، قیام‌های خشونت‌آمیز و جنگ داخلی و انقلاب می‌شود که موضوع این مطلب نیست. می‌شود گفت که مقاومت فردی و مقاومت گروهی و جمعی عواقب و نتایج گوناگونی می‌توانند داشته باشند. مقاومت گروهی می‌تواند منجر به جنگ داخلی یا حتی انقلاب شود.

قدیمی‌ترین مبارزه علیه استبداد به سال ۵۱۴ قبل از میلاد به اسطوره مستبدکشی یا جبارکشی در یونان برمی‌گردد. داستان از آن حکایت می‌کند که دو مرد جوان به نام‌های هارمودیوس و آریستوگیتون که عاشق یکدیگر بودند، هیپیس را که برادر مستبد حاکم به نام هیپارک بود، به قتل می‌رسانند.

به نظر جان رالز، نافرمانی مدنی فقط می‌تواند در جامعه‌ای صورت بگیرد که دارای عدالت نسبی است و فعالان مدنی اصولاً مطیع انحصار قدرت دولتی هستند. البته تاریخ نشان داده است که در یک نظام دیکتاتوری نافرمانی‌های مدنی در نطفه نابود می‌شود، ولی در دموکراسی‌ها مقاومت مدنی مجاز است. از این رو می‌شود گفت که دموکراسی‌های غربی نسبت به مقاومت به شیوه

نافرمانی مسالمت‌آمیز انعطاف‌پذیر هستند.

**بعد از این‌که پلیس تعدادی از معترضان را کشت، ماندلا به این نتیجه رسید که مقاومت تا موقعی می‌تواند صلح‌آمیز باشد که بتواند اهداف خود را پیش ببرد.**

مهاتما گاندی در هندوستان و مارتین لوتر کینگ در ایالات متحده آمریکا از مهم‌ترین رهبران نافرمانی مدنی بوده‌اند. نلسون ماندلا نیز در رهبری جنبش علیه نژادپرستی در ابتدا کاملاً صلح‌آمیز رفتار می‌کرد ولی بعد از این‌که پلیس آفریقای جنوبی تعدادی از معترضان را به قتل رساند، ماندلا به نظرات گاندی شک کرد و به این نتیجه رسید که مقاومت تا موقعی می‌تواند صلح‌آمیز باشد که بتواند به صورت موفقیت‌آمیز اهداف خود را پیش ببرد.

البته همه جنبش‌های اجتماعی رهبری سیاسی ندارند و بعضی از افرادی که علیه دولت مقاومت می‌کنند، خودشان تحت ظلم و ستم قرار نگرفته‌اند. در حقیقت مقاومت همواره ترکیبی از رفتارهای گوناگون فردی یا گروهی است. یعنی مقاومت مدام علیه بی‌عدالتی انجام می‌شود و این بی‌عدالتی امروزه، بر پایهٔ اعلامیهٔ حقوق بشر به‌عنوان یک پیمان بین‌المللی، به معنای نقض حقوق بشر انسان‌ها است. مقاومت همواره وسیله‌ای است جهت احراز و تضمین آزادی و حقوق بشر.

### توماس هابز مخالف مقاومت بود

توماس هابز که در سال‌های ۱۵۸۸ تا ۱۶۷۹ در انگلستان و فرانسه زندگی می‌کرد یکی از تنورسین‌های مهم دولت در قرن هفدهم بود. اپرینگ فچر که در دانشگاه فرانکفورت آلمان علوم سیاسی درس می‌داد، تحقیقات مهمی دربارهٔ هابز انجام داده است. فچر می‌گوید هابز از یک سو مخالف خدایی بودن حاکمان مستبد و مطلق‌گرا بود و از سوی دیگر به هر قیمتی به دنبال مانع شدن از بروز جنگ داخلی بود؛ واقعیتی که در انگلستان آن زمان خطری دائمی بود.

با این حال، هابز که شاهد اختلافات خونین بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها از یک سو و جنبش و موفقیت طرفداران پارلمان‌تاریسم در انگلستان بود، مجبور شد به فرانسه برود. هابز که معلم ریاضیات هم بود، بسیار تحت تأثیر منفی جنگ‌های داخلی و مذهبی

انگلستان قرار گرفته بود. به نظر هابز انسان‌ها دارای خرد هستند و در عین حال پیرو هوس و قدرت‌طلب. او درکی مثبت از قدرت دولتی داشت و نقطهٔ عزیمت او این بود که تنها لویاتان یا همان هیولای قدرت دولتی می‌تواند انسان‌ها را از شرایط ابتدایی زندگی در طبیعت (به آن صورتی که سرخ‌پوست‌ها در آمریکا زندگی می‌کردند) درآورد و انسان‌ها را نجات دهد.

یادآوری می‌شود که کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ اشتباهاً آمریکا را کشف کرده بود. هابز از شرایط ابتدایی زندگی در طبیعت وحشت داشت و فکر می‌کرد که فقط یک قدرت تام دولتی می‌تواند جلوی خشونت انسان‌ها را بگیرد و به شرایط آنارشیستی در یک جامعه غلبه کند. او در کتاب خود لویاتان نوشت که انسان‌ها در شرایط ابتدایی در طبیعت «منزوی، بدبخت، انزجارآور، حیوانی و به مدت کوتاهی» زندگی می‌کنند. در بینش هابز، فقط لویاتان، یک هیولای اسطوره‌ای، یعنی دولت حق انحصار قدرت را دارد. فچر می‌نویسد که هابز فقط در حدی طرفدار آزادی‌های شهروندی بود که انسان‌ها حق انتخاب شغل و حق امضاء قرارداد و حق تربیت اطفال خود را داشته باشند و نه فراتر از آن. هابز کاملاً مخالف حق مقاومت شهروندی در مقابل مقامات دولتی بود و از اطاعت تام شهروندان در مقابل فرمان‌های دولتی دفاع می‌کرد. او طرفدار حکومت مطلقهٔ استبدادی بود. به نظر هابز، صلح اجتماعی را فقط یک دولت مطلقهٔ استبدادی می‌تواند ضمانت کند.

هابز فقط یک استثنا برای مقاومت منفعل قائل بود؛ چنانچه دولت از قوانین الهی منحرف بشود، انسانها حق امتناع از اطاعت در مقابل قوانین دولتی به دست می‌آورند. یعنی در تئوری هابز، انسانها هیچ حق دفاع از حقوق سیاسی خود را ندارند. یک فرد فقط حق دارد که برای مثال زمانی که قرار است اعدام شود از خود مقاومت فردی نشان دهد. او نمی‌توانست تصور کند که چند قرن بعد به محکومین به اعدام داروی مسکن می‌دهند تا آنها حتی بدون مقاومت آبی اعدام شوند.

### کانت، عقل و خرد و مقاومت

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) کاملاً مخالف هر نوع مقاومت مردمی بود. اجمالاً می‌شود گفت که به نظر کانت انسان در عصر روشنگرایی می‌تواند با کمک عقل و شعور خود به بلوغ و به آزادی برسد. زیرا دولت و جامعه‌ای که او در نظر داشت، جامعه‌ای اخلاقی و حقوقی بود که حاکمان در آن سیستم بایستی عادلانه حکومت کنند. مقاومت در چنین گونه‌ای امری جایی ندارد و از این رو او حتی مخالف این بود که مردم درباره‌ی حاکمان نظر بدهند.

به نظر کانت سیستم حقوقی حاکم باید آزادی مردم را مقرر کند. درک او از «زندگی در شرایط طبیعی» با درک هابز و لاک فرق دارد. همان‌طور که هابز کلمه، پروفیسور فلسفه، در کتاب خود می‌نویسد، برای کانت زندگی در شرایط طبیعی مانند زندگی در یک جامعه غیرقانونی بود؛ یعنی در حقیقت زندگی در یک جامعه غیر بورژوازی. یعنی یک انسان عاقل قادر است و وظیفه دارد که در یک سیستم اخلاقی و حقوقی آزاد زندگی کند؛ در جامعه‌ای که مردم اصلاً نیازی به مقاومت ندارند. کانت از آن نکته حرکت می‌کرد که قانون مقدس‌ترین پدیده‌ای است که خدا خلق نموده است. کانت در آموزه‌های حقوقی می‌نویسد که حقوق نفی خشونت و جنگ است.

به نظر او حاکمیت بایستی استقلال کامل داشته باشد و قوای اجرایی و مقننه این استقلال را ضمانت می‌کنند. می‌شود گفت که درک او از جمهوری به هیچ وجه درکی دموکراتیک نبود. زنان، مستخدمان خانه‌ها، کارگران روزمزد و کلاً انسان‌هایی که به نظر او سواد و اموال و دارایی و حداقل استقلال

اقتصادی نداشتند، حق مشارکت شهروندی و سیاسی هم نداشتند. شهروندان در چارچوب فکری کانت در قرن هجدهم فقط حق اطاعت از سیستم حقوقی داشتند و به هیچ وجه حق مقاومت نداشتند و مقاومت مردمی استقلال دولت را زیر سؤال می‌برد.

### حتی در سیستم فکری کانت انسان‌ها اقلان در دیکتاتورهای توتالیتر حق نافرمانی و سرپیچی از دستورهای دولتی را دارند.

او در کلمات قصار همگانی (Gemeinspruch) می‌نویسد که بزرگ‌ترین جنایتی که انسان‌ها می‌توانند انجام بدهند، قیام است. ولی اگر یک حکومت استبدادی از قدرت خود سوءاستفاده کند، بایستی آن حکومت اصلاح شود ولی در مرحله اول نه با انقلاب. برخلاف هابز، او به انسان‌هایی که تحت خشونت یک حکومت استبدادی قرار می‌گیرند، تا حدی حق اطاعت نکردن تام را می‌داد ولی این امتناع از اطاعت تام هنوز به معنای حق مقاومت نیست.

به نظر هابز کلمه، حتی در سیستم فکری کانت انسان‌ها در حقیقت اقلان در دیکتاتورهای توتالیتر حق نافرمانی و سرپیچی از دستورهای دولتی را دارند. زیرا در دیکتاتورهای توتالیتر دیگر هیچ نوع سیستم حقوقی که بتواند آزادی مردم را ضمانت کند وجود ندارد و شهروندان هیچ امیدی هم به اصلاح دولت نمی‌توانند داشته باشند.

حتی چنانچه انقلابی انجام شود، دولتی که بعد از یک انقلاب به حکومت می‌رسد، باید قانون اساسی جدیدی تصویب کند. یعنی کانت به خوبی می‌توانست تصور کند که جلوی روند تاریخ را تنها با اخلاق و حقوق نمی‌توان گرفت و از این رو شرایط حکومت اخلاقی و حقوقی بعد از هر انقلابی را هم در نظر داشت.

با این حال، باید گفت که در مدل فکری کانت انسان‌ها حق مقاومت ندارند چون به نظر او مقاومت علیه قوانین دولتی که آزادی را ضمانت می‌کند، در حقیقت مقاومت علیه خدا است و حاکم همیشه بایستی طبق اصول اخلاقی و عقل حکومت کند. پس طبق تفکرات کانت، مقاومت ممنوع است و شهروندان نهایتاً اجازه دارند که از مقامات دولتی شکایت

کنند.

به نظر کانت، یک حاکم را حتی نباید جریمه کرد بلکه فقط می‌شود او را برکنار نمود. ولی چنانچه درون یک سیستم حقوقی عادلانه حاکمی فرمان‌های غیراخلاقی بدهد، هر فردی اجازه دارد که از اطاعت تام خودداری کند و اجازه دارد به کشورهای دیگر فرار و مهاجرت کند، ولی اجازه مقاومت و حتی انتقاد از حاکم را هم ندارد. نباید فراموش کرد که کانت آن قدر ایدئالیست بود که به نوعی معتقد بود می‌شود یک سیستم اخلاقی و حقوقی را مستقر نمود که احتیاجی به مقاومت نداشته باشد؛ پدیده‌ای که تا به حال در تاریخ بشری بروز نکرده است.

### طاغی کیست؟

شاید بشود گفت که لاک اولین فیلسوف دولت است که توان و امکانات مقاومت مردمی را می‌توانست تصور کند. جان لاک یک پزشک انگلیسی بود که از ۱۶۳۲ تا ۱۷۰۴ در انگلستان، فرانسه و هلند زندگی کرد و او را یکی از پدران فلسفه لیبرالیسم می‌نامند. لاک فکر می‌کرد که انسان‌ها در «شرایط زندگی در طبیعت ابتدایی» همگی آزاد و یکسان هستند و در چنین شرایطی هر انسانی دارای غریزه بقاء است و از حق زندگی خود دفاع می‌کند که شامل حق آزادی و حق دفاع از مالکیت نیز هست. او قبل از کانت به این نتیجه رسیده بود که انسان‌ها باید از هوش و عقل خود بهره بگیرند و از صلح حاکم در اجتماع دفاع کنند.

در شرایط «زندگی در طبیعت ابتدایی» که قوانین جنگل و خشونت بر آن حاکم است، هر انسانی می‌تواند به مقام قضاوت و قاضی برسد، البته با اعمال زور که خود موجب بی‌عدالتی می‌شود. لاک از تأسیس دولتی که توان تفکیک قوا را داشته باشد، دفاع می‌کرد. از همه مهم‌تر، لاک طرفدار حق مقاومت انسان‌ها بود. چنانچه دولت نتواند از حق مالکیت و آزادی شهروندان دفاع کند، انسان‌ها حق مقاومت دارند؛ حداقل در دفاع از مال خود. یعنی به نظر او چنانچه یک دولت اعمال غیرمجاز انجام دهد، هر شهروندی حق و وظیفه مقاومت از حقوق خود را دارد.

## لاک دولتی را که حقوق مردم را سلب می‌کند، دولت طاغی و عصیان‌گر واقعی می‌داند، نه مردمی را که جهت گرفتن حقوق خود مقاومت می‌کنند.

لاک به این نتیجه رسیده بود که دولت‌ها ممکن است از قدرت خود سوءاستفاده کنند و حقوق مردم را پایمال نمایند. چنانچه قوه قضایی و قوه اجرایی یک کشور حق مردم را پایمال کند و جامعه را بار دیگر به شرایط جنگی مانند زندگی در طبیعت ابتدایی برگرداند، آن موقع زمانی رسیده است که انسان‌ها حق دفاع از حقوق خود و حق مقاومت را خواهند داشت. چنانچه دولت به سیاست‌هایی رو بیاورد که موافقت و تأیید اکثریت مردم را نداشته باشد، از حق مالکیت آن‌ها دفاع نکند و یا حتی خود دولت مال مردم را با رشوه‌خواری و فساد تباه کند و حق مالکیت مردم را سلب کند، آن موقع یک شهروند حق مقاومت دارد.

دولت زورگو حق مقاومت را از مردم می‌گیرد. لاک دولتی را که حقوق مردم را سلب می‌کند، دولت طاغی و عصیان‌گر واقعی می‌داند، نه مردمی را که جهت گرفتن حقوق خود مقاومت می‌کنند.

پس لاک به این نتیجه رسیده بود که حق مقاومت شهروندی بهترین نوع مصونیت و جلوگیری و محافظت از طغیان و شورشگری دولتی است. می‌شود نتیجه‌گیری کرد که حق مقاومت در فلسفه سیاسی لاک حق دفاع از حقوق شهروندی است. پس می‌شود با استناد به لاک گفت وقتی

که یکی از سه قوایی که می‌بایست مستقل از هم عمل کنند، قوه مجریه یا قوه قضاییه و یا قوه مقننه فاسد شوند، شهروندان حق دفاع از خود را به دست می‌آورند، به‌ویژه وقتی که قوای دولتی مظاهر بی‌عدالتی شوند. وقتی که یک دولت قوانینی صادر می‌کند که در مخالفت با حقوق مردم قرار می‌گیرد، مردم اصلاً موظف نیستند که از آن قوانین به‌طور فعال اطاعت کنند.

یک سیستم استبدادی «ظالم» به نظر لاک حتی از زندگی در «شرایط طبیعت ابتدایی» بدتر است. زیرا زندگی در یک حکومت استبدادی به‌معنای مواجه شدن با قانون‌گذاری است که خودسرانه زورگویی تام می‌کند. یعنی شهروندان در یک استبداد در شرایطی قرار می‌گیرند که سلب سلاح شده‌اند و حاکمان حق داشتن اموال مسروقه، مال دزدی و غنیمت‌هایی را دارند که از مردم سلب کرده‌اند و آزادی مردم را گرفته‌اند و چنین شرایطی از زندگی در شرایط ابتدایی طبیعت که در آن حداقل هر انسان نسبت به انسان دیگری مانند گرگ عمل می‌کند، بدتر است.

لاک به این نتیجه رسیده بود که انسان‌ها حق مقاومت حتی خشونت‌آمیز در مقابل حکومت استبدادی را موقعی به دست می‌آورند که شرایط زندگی در استبداد بدتر از زندگی در جامعه بی‌قانون یعنی زندگی در طبیعت ابتدایی باشد؛ یعنی وقتی که یک انسان در شرایطی قرار بگیرد که حتی حق دفاع از خود در مقابل یک گرگ دیگر را از او گرفته باشند.

به نظر لاک (طبق کتاب «دو رساله

درباره حکومت») در چنین موقعیتی از بین بردن یک دولت مستبد می‌تواند مجاز باشد.

این حق دفاع به نظر لاک حقی است که اکثریت مردم می‌بایست داشته باشند. البته لاک می‌نویسد که مخالفان استبدادی مجازند و باید علیه مسئولان خشونت‌های سیاسی مقاومت کنند؛ یعنی علیه مجریان حکومت استبدادی. پس می‌شود نتیجه‌گیری کرد که لاک حق مقاومت مردمی و فردی را در حکومت استبدادی مشروع می‌داند زیرا انسان‌هایی که در زندگی خود در طبیعت ابتدایی علیه همدیگر مانند گرگ‌ها رفتار می‌کنند، در یک جامعه استبدادی فقط قربانی گرگ‌ها می‌شوند و حق مقاومت گرگ علیه گرگ از انسان‌هایی که طعمه گرگان حاکم مستبد شده‌اند، ضایع می‌شود.

به نظر لاک، حق مقاومت این خطر را با خود می‌آورد که جامعه به سوی آنارشسی و همان حالت زندگی در طبیعت ابتدایی برگردد و موجب تأسیس یک دولت عدالت‌خواه نشود و یا حتی منجر به یک استبداد بدتر شود. یعنی به کلام دیگر، حق مقاومت مردمی و فردی فقط موقعی مطرح می‌شود که دولت و شهروند همگرایی خود را بر پایه عقل و اصول اخلاق سیاسی از دست داده باشند؛ موقعی که حق مردمی در ترازوی عدالت بالاتر از حق حاکمان مستبد شمرده می‌شود.

طبق نظریه لاک حق مقاومت در حقیقت آخرین راه نجات از استبداد است.

# پوست سفید، سوخت سیاه:

## در باب خطرات فاشیسم فسیلی



تظاهرات محیط زیستی در لندن؛ روی پارچه نوشته: «پیوندها با سوخت فسیلی را بُرید»

ورسو منتشر شده است.

### راست افراطی و انکار بحران محیط زیست

کتاب با بررسی و مرور جنبش‌های فاشیستی و راست افراطی آغاز می‌شود و در ادامه به «سیاست‌های ضداقلیمی» آنها می‌پردازد و این پرسش را مطرح می‌کند که «زندگی در دنیایی که هم گرم‌تر شده و هم بیشتر به راست چرخیده چگونه خواهد بود.»

نویسندگان کتاب توضیح می‌دهند که ایده‌های ضد محیط زیستی و سواس‌گونه راست افراطی پیوند تنانگی با دیدگاه‌های ضد مهاجراتی آنها دارد. آنها همچنین به ارتباط بین تکنولوژی و خصوصاً تکنولوژی‌های سوخت فسیلی با ایدئولوژی برتری سفیدپوستان در بافت و زمینه سرمایه‌داری متأخر اشاره می‌کنند.

دانشمندان و فعالان محیط زیست مدت‌هاست نسبت به مصرف سوخت‌های فسیلی و به تبع آن افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای هشدار داده‌اند، اما به رغم تمامی تلاش‌ها برای رسیدن به توافق بین‌المللی برای کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی همچنان منطق سود و سرمایه است که توقف فرآیند بهره‌برداری بی‌رویه از منابع و تخریب محیط زیست را ناممکن می‌سازد.

«پوست سفید، سوخت سیاه: در باب خطرات فاشیسم فسیلی» نوشته آندراس مالم، نویسنده، نظریه‌پرداز و فعال محیط زیست و کلکتیو زتکین به ارتباط میان بالارفتن دمای هوا و بالآمدن راست افراطی در عرصه سیاست می‌پردازد. کلکتیو زتکین متشکل از گروهی از دانشمندان و کنشگرانی است که سیاست‌های محیط زیستی راست افراطی را مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهند. این کتاب در سال ۲۰۲۱ از سوی انتشارات

نگاهی به کتاب آندراس مالم و کلکتیو زتکین درباره دنیایی که در آن هر چقدر راست افراطی بالا می‌آید، دمای کره زمین هم بالاتر می‌رود.

با آغاز تابستان، باز هم موج‌های پی‌درپی گرما ساکنان نیم‌کره شمالی را غافلگیر کرده است. هفته گذشته در بسیاری از نقاط اروپا، از ایتالیا و اسپانیا گرفته تا کرواسی و بوسنی، وضعیت هشدار قرمز اعلام و از شهروندان خواسته شد حتی‌الامکان از خانه خارج نشوند.

همزمان دست‌کم سه کشور اروپایی درگیر آتش‌سوزی جنگل‌ها هستند و آتش‌سوزی گسترده در جزیره رودس یونان تا کنون به تخلیه بیش از سی هزار نفر انجامیده است.

هر سال، بالاتر رفتن دمای هوا در تابستان، بحران محیط زیستی و تغییر اقلیم را برای ساکنان کره خاکی ملموس‌تر از پیش می‌کند.

«پوست سفید، سوخت سیاه: در باب خطرات فاشیسم فسیلی در فصلی از کتاب با عنوان «پوست و سوخت»، به حرکت اعتراضی‌ای از سوی جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است» در فرودگاه لندن سیتی می‌پردازد که طی آن نه نفر از فعالان این جنبش با مسدودکردن باند فرودگاه بودند که روی آن نوشته شده بود «بحران اقلیم بحرانی نژادپرستانه است.»

فرودگاه لندن سیتی در یکی از حومه‌های لندن واقع شده که اکثر ساکنان آن از نژاد غیرسفید هستند؛ و اگرچه مسافرانی که از آن استفاده می‌کنند بیشتر سفید هستند، هزینه و پیامدهای ضد-محیط‌زیستی آن بیشتر بر دوش غیرسفیدپوستان است. درست به همین ترتیب، در سطح جهان نیز، بیشتر کشورهای که از تغییر اقلیم متأثر می‌شوند، کشورهای فقیر و غیرسفید هستند. هفت کشور از ده کشوری که بیشترین صدمات را از تغییر اقلیم متحمل شده‌اند در جنوب صحرای بزرگ آفریقا قرار دارند. آندراس مالم و کلکتیو زتکین نشان می‌دهند که چگونه ردپای سرمایه فسیلی را می‌توان در سیاست‌های اقلیمی راست‌گراترین دولت‌های اروپایی دید. برای اثبات این ادعا، نویسندگان کتاب نه تنها به سیاست‌های ضدمحیط‌زیستی و مبتنی بر مصرف سوخت فسیلی در مجارستان به عنوان راست‌گراترین دولت اروپایی،

بلکه به سابقه دور و دراز شیفتگی راست افراطی و به طور خاص موسولینی و هیتلر به صنعت اتومبیل و هواپیماسازی اشاره می‌کنند. تاریخچه طولانی تبدیل شدن استعمار به طبیعت ثانویه و ایدئولوژی برتری سفیدپوستان باعث شده بیشتر ساکنان اروپا و آمریکا نسبت به درد و رنجی که کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بر اثر تغییر اقلیم متحمل می‌شوند بی‌تفاوت باقی بمانند یا به‌کل منکر مسئله بحران محیط زیست شوند.

در همین راستا، جمله‌ای از رهبر حزب «آزادی» هلند، گرت ویلدرس، در کتاب نقل می‌شود که با انکار مسئله تغییر اقلیم، بحران اصلی پیش‌روی غرب را

چیز دیگری می‌داند: [«سیاست‌مداران] نگران تغییر اقلیم‌اند. ما اما به زودی شاهد زمستان اسلام‌گرایی خواهیم بود.» این پیوند میان انکار تغییرات اقلیمی زمین و بیگانه‌هراسی روی دیگر همبستگی میان افزایش درجه حرارت زمین و افزایش دوز فاشیسم است.

### ملی‌گرایی سبز و اکوفاشیسم

اگر راست افراطی دو ویژگی اصلی داشته باشد، یکی از آنها انکار بحران محیط زیست است و دیگری



مهاجرت‌ستیزی. اگرچه اکثر فیگورهای راست افراطی نظیر ترامپ، بولسونارو و یا اوربان مسئله تغییر اقلیم را از بیخ و بن انکار می‌کنند و آن را بخشی از حقه‌های «گلوبالیست»‌ها برای تغییر سبک زندگی غربی و پایین‌آوردن سطح رفاه در این کشورها می‌دانند، امروز با رویه‌های دیگری به نام «ملی‌گرایی سبز» یا اکوفاشیسم نیز روبه‌رو هستیم که در عین تأیید وخامت مسئله محیط زیست و واقعیت‌های علمی مربوط به گرمایش زمین، تقصیر را بر گردن مهاجرت و پناهجویان و کشورهای جنوب جهان می‌اندازند.

به‌زعم طرفداران اکوفاشیسم،

گرمایش کره زمین و افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای بیش از هر چیز ناشی از جمعیت بالای کشورهای جنوب جهان است که علاوه بر صدمه به محیط زیست باعث گسترش پدیده‌ای به نام «پناهجوی اقلیمی» در جهان غرب نیز شده است. در نتیجه راهکاری که برای حفظ محیط زیست ارائه می‌دهند، یکی کنترل جمعیت در کشورهای جنوب جهان و دومی بستن مرزها و ممانعت از ورود پناهجویان و پناهندگان از این کشورها به جهان غرب است.

از زمان انتشار این کتاب در سال ۲۰۲۱، راست افراطی کمکان در حال پیشروی در عرصه سیاست و جامعه بوده است. از ۲۲ اکتبر سال ۲۰۲۲، ایتالیا نیز پس از روی کار آمدن جورجیا ملونی به جرگه کشورهای پیوسته که راست افراطی در آنها بر سربر قدرت است. و حالا پس از بن‌بست سیاسی در اسپانیا متعاقب انتخابات پارلمانی بیم آن می‌رود که در این کشور نیز با ائتلاف حزب محافظه‌کار با حزب «ووکس» برای اولین بار پس از دوران فرانکو راست افراطی وارد قدرت شود.

به پرسش آغازین کتاب برگردیم: «زندگی در جهانی گرم‌تر و متمایل‌تر به راست چگونه خواهد بود؟» چه بر سر جنبش محیط زیست خواهد آمد؟ «پوست سفید، سوخت سیاه» از وظیفه حیاتی ما برای مبارزه در جهت تحقق عدالت اقلیمی صحبت می‌کند. به زعم نویسندگان کتاب، اعتراضات اقلیمی ۲۰۱۹ و بسیج عظیم پس از قتل جورج فلوید در سال ۲۰۲۰ مؤید تمایل مردمی گسترده برای مبارزه در جهت حفظ محیط زیست و هم‌زمان علیه نژادپرستی است. به باور آندراس مالم و کلکتیو زتکین، هر قدر این دو جنبش همکاری نزدیکی‌تری با یکدیگر داشته باشند و پیوندهای بین مبارزات خود را عمیق‌تر کنند، همه ما شانس بیشتری برای بقا بر روی کره خاکی خواهیم داشت.



## هفت توصیه‌ی سوزان سانتاگ درباره‌ی تفکر مستقل

**SUSAN  
SONTAG**

**ON WOMEN**

EDITED BY SANDA RABFF  
INTRODUCTION BY MOBY DICK



بزرگ کردن تابوی پیری با آن واژه‌های آشنا، این توصیف بی‌رودربایستی او نشان می‌دهد که واقعیت از چه قرار است و این واقعیت چطور تا اعماق روان ما رخنه کرده است. سانتاگ می‌نویسد: «زیبایی سرمایه‌ی زنان در این جامعه و عرصه‌ی بردگی آنهاست. تنها یک معیار از زیبایی زن هست که مورد تأیید است: دخترانگی.»

جهان را صادقانه بنگرید، حتی اگر انجام این کار مستلزم فهم دینامیک پیچیده و آزاردهنده‌ی مسائل باشد. در همان حال که مدام سعی می‌کنید نحوه‌ی عملکرد واقعی ظلم در زندگی روزمره را بفهمید، از روایت‌های دمدستی درباره‌ی تبهکاران و قربانیان بپرهیزید. مثلاً سانتاگ می‌نویسد: «در پس این واقعیت که زنان بیش از مردان بابت پیری مجازات می‌شوند این امر نهفته است که مردم، دست‌کم در این فرهنگ، زشتی زنان را کمتر از زشتی مردان تحمل می‌کنند.

در این فرهنگ یک زن زشت صرفاً زنده نیست؛ زشت بودن یک زن چیزی است که انگار برای همه، زن و مرد، مایه‌ی خجالت است. «امروزه در مکالماتمان اکثراً به راحتی از «مردانگی سمی» حرف می‌زنیم، اما از نقش و همدستی زنان در کنترل و تحمیل معیارهای سرکوبگر زیبایی به دیگر زنان به راحتی حرف نمی‌زنیم.

حوصله‌سربر نباشید. سانتاگ برداشتی چندوجهی و کوبنده از نهاد خانواده ارائه می‌دهد که جلب توجه می‌کند:

از کتاب **درباره‌ی زنان** سانتاگ را گردآوری کرده‌ایم.

آنچه را که منظورتان است بگویید. دقیق باشید. به اصطلاحات از پیش بسته‌بندی شده و آماده بسنده نکنید. از کلیشه‌های عوامانه‌ای که در مقالات دوره‌ی کارشناسی رواج دارد اجتناب کنید. در دورانی که بسیاری از فمینیست‌ها برای توصیف وضعیت زنان مسن در فرهنگ کنونی از واژه‌هایی مثل «زنان نامرئی»، «حذف شده» و «بی‌صدا» استفاده می‌کنند، یا مدام از «فلان چیز دیگر هنجار» و «بهمان چیز مسئله‌ساز» سخن می‌گویند سوزان سانتاگ به اصل مسئله می‌پردازد. او به گونه‌ای می‌نویسد که فرار از حقیقتی که می‌گوید ناممکن است. شفافیت و وضوح نوشتار او خواننده را وادار می‌کند تا با آنچه می‌گوید مواجه شود. او در مقاله‌ای نیش‌دار درباره‌ی «استانداردهای دوگانه درباره‌ی پیری»

می‌نویسد: «عمیق‌ترین وحشت زندگی یک زن در مجسمه‌ی "پیری"، اثر رودن، نمایش داده می‌شود: زنی پیر و برهنه نشسته و به شکل رقت‌انگیزی به بدن صاف، آویزان و از بین رفته‌اش می‌نگرد. پیری در زنان فرایندی است که از نظر جنسی ناپسند تلقی می‌شود، چراکه پستان‌های شل، گردن چروکیده، دست‌های لک‌وپیس‌دار، موهای سفید و نازک، نیم‌تنه‌ای که دیگر صاف و خوش‌فرم نیست و بیرون‌زدن رگ‌های پا برای یک زن مسن فحش محسوب می‌شود.» به‌جای حماسه‌ساختن و

شاید از ذهنتان بگذرد که اگر سوزان سانتاگ زنده بود، درباره‌ی اوضاع سیاسی فعلی‌مان چه فکر می‌کرد. کتاب تازه‌ی **درباره‌ی زنان** که مجموعه‌ی نوشته‌ها و مصاحبه‌های او در دهه‌ی ۱۹۷۰ درباره‌ی فمینیسم و زنان است جنبه‌ها و وجوهی از عقاید او را به ما نشان می‌دهد. تصور حضور سانتاگ در توئیتر، با آن استعدادش برای کلمات قصار، سخت نیست: «آدم‌های مبتلا به سوءظن بیمارگونه غیبه‌برانگیزند؛ آنها واقعاً فکر می‌کنند دیگران به آنها توجه می‌کنند.» سانتاگ در توئیتر می‌درخشید، هرچند بعضی ویژگی‌های توئیتر، مثل باندبازی و احساس خودبرترپنداری کاربران توئیتر، سانتاگ را آزار می‌داد.

مرو امر (Merve Emre)، منتقد ادبی، در مقدمه‌ی کتاب **درباره‌ی زنان** به «امتناع سانتاگ از تن‌دادن به پاسخ‌های دمدستی یا پارسایی‌های زودرنج» اشاره می‌کند. حالا که در اوج دوران پاسخ‌های دمدستی و پارسایی‌های زودرنج به سر می‌بریم، رویکرد منحصر به فرد و هوشمندانه‌ی سانتاگ به بحث‌ها و گرفتاری‌های فمینیستی آن دوران می‌تواند راهنمایی آشنا برای ما هم باشد. امروز یکی از آن دوران‌هایی است که نظرات خردمندانه‌ی دورانی دیگر می‌تواند دیدگاه تازه‌ای را به ما نشان دهد. با توجه به یادداشت‌ها و فهرست‌های خود سانتاگ، که معروف‌ترین آنها مقاله‌ی «علیه تفسیر» است، در این مقاله چند نکته

«خانواده‌ی مدرن» هسته‌ای نوعی فاجعه‌ی روانی و اخلاقی است؛ زندان سرکوب امیال جنسی است، زمین بازی سستی‌های اخلاقی متناقض، موزه‌ی مالکیت، کارخانه‌ی تولید عذاب‌وجدان و مدرسه‌ی خودخواهی است.»

در برابر میل به نگرستن به تاریخ جهان یا یک رخداد فرهنگی از دریچه‌ای تک‌بعدی، تقلیل‌دهنده و ساده‌شده مقاومت کنید. همان‌طور که سانتاگ می‌نویسد: «مثل همه‌ی حقایق اخلاقی دیگر، فمینیسم هم کمی ساده‌اندیش است. همین ساده‌اندیشی‌اش هم نقطه‌ی قوت آن است و هم محدودیتش.» یکی از جذاب‌ترین تبادلهای نظرها در این کتاب گفت‌وگوی بین سانتاگ و آدرین ریچ شاعر است. ریچ با یکی از مطالب سانتاگ درباره‌ی لنی ریفنشتال با عنوان «فاشیسم فریبنده» مخالف بود و می‌گفت سانتاگ در مطالبی که درباره‌ی نازی‌ها می‌نویسد به‌اندازه‌ی کافی به مسئله‌ی سرکوب زنان توجه نمی‌کند. ریچ نوشته بود: «آلمان نازی مصداق مردسالاری در خالص‌ترین و بنیادی‌ترین شکل است. اینها چیست جز ارزش‌های نرم‌محور، سمی و مردسالارانه؟» اما سانتاگ به‌صراحت اشاره می‌کند که چقدر عجیب و غریب است که آلمان نازی را به چشم عنصری نگاه کنیم که هدف اصلی و اولیه‌اش سرکوب زنان است. سانتاگ به ریچ گوشزد می‌کند که چقدر خطرناک است که خشونت‌های نژادپرستانه و فاشیستی نازی‌ها را نادیده بگیریم. او در نوشته‌ای ریچ را تمسخر کرد که «در برابر مسائل واقعی که از نظر ایشان تاریخ مردسالارانه است تمام آن کثافات نژادپرستانه مسئله‌ی ثانویه تلقی می‌شود.» از نظر سانتاگ، ریچ نیت بدی نداشت، اما این نیت خیر او کوتاه‌بینانه بود: «از نظر این گروه مسلماً منطقی نیست که فکر کنیم که اهداف دیگری جز تضاد جنسیتی، زخم‌های دیگری به‌جز زخم‌های جنسیتی، هویت‌های دیگری به‌جز هویت جنسیتی، سیاست‌های دیگری به‌جز سیاست جنسیتی و ارزش‌های ضدانسانی دیگری به‌جز زن‌ستیزی نیز وجود دارد.»

از اینکه خیلی نگران احساسات دیگران باشید دست بردارید. مثلاً سانتاگ اگر زنده بود اقدام شورای

دانشجویی دانشگاه کورنل را تأیید نمی‌کرد. شورای دانشجویی کورنل در ماه مارس گذشته سعی کرد که قانونی را تصویب و اساتید را مجبور کند تا پیش از بحث درباره‌ی هر موضوعی به دانشجویان هشدار دهند که محتوای درس ممکن است «آسیب‌زا» باشد. سانتاگ احتمالاً استدلال می‌کرد که بخشی از هیجان ناشی از تبادل آرای روشنفکرانه همین است که این بحث‌ها ذهن را ناآرام کند، به چالش بکشد و به هم بریزد. به‌شکل کلی، سانتاگ احتمالاً فضای روشنفکری‌ای را تأیید نمی‌کرد که احساسات را به تفکر موشکافانه ترجیح می‌دهد. ریچ سانتاگ را متهم می‌کرد که به شکلی از فمینیسم باور دارد که «بیشتر نوعی تمرین فکری است تا بیان واقعیت‌های رخ داده.» سانتاگ در جواب گفت: «من همیشه مدافع سرسخت هرکسی هستم که به‌دنبال تمرین فکری است. ترجیح می‌دهم که متن به‌عنوان یک استدلال قضاوت شود و نه به‌عنوان "ابراز" چیزی، حتی احساسات صادقانه‌ی خودم.» سانتاگ برای رفع هرگونه ابهامی گفت که خود را از فمینیسم جدا نمی‌کند، بلکه خود را از آن گرایشی در فمینیسم جدا می‌کند که «تضادی فاسد و خطرناک بین ذهن (تمرین فکری) و احساسات (واقعیت حس‌شده) را تشویق و ترویج می‌کند.»

از زبان و ادبیات سیاسی زیاد استفاده نکنید. این خطر جدی است که وقتی مدام کلماتی مثل «مردسالاری»، «فاشیست»، «نژادپرست» و غیره را به‌سمت مخاطب پرتاب می‌کنیم واژه‌ها را از معنا و قدرتش تهی می‌سازیم. سانتاگ نوشته بود: «اگر هدف این است که هر واژه‌ای در موافقی مشخص معنا داشته باشد، نمی‌توان مدام از آن واژه استفاده کرد.»

مستقل باشید. یکی از جالب‌ترین مخالف‌خوانی‌های سانتاگ در کتاب **درباره‌ی زنان** این است که او با نگاهی انتقادی از «آن فمینیست‌ها» و تأملات فمینیستی پرشورشان می‌نویسد. او هم درون جنبش فمینیسم بود و هم بیرون از آن. خواننده‌ی امروزی احتمالاً در مواجهه با او کلافه می‌شود که «تو بالاخره با کدام طرف هستی؟» در روزگار فعلی ما هر تغییر عقیده‌ای را

نوعی نقص و ضعف می‌دانیم. اما سانتاگ این وضعیت پیچیده را نه ضعف بلکه نقطه‌ی قوت می‌دانست: هر فرد وقتی می‌تواند کاملاً مستقل باشد که هم داخل هر ایدئولوژی سیاسی و هم بیرون از آن باشد. در اوضاع سیاسی فعلی مردم مدام به دو گروه تقسیم می‌شوند: هواداران جنبش حساسیت به عدالت اجتماعی و مخالفان این جنبش، فمینیست و ضدفمینیست، نژادپرست و ضدنژادپرست و... اکنون بخش عظیمی از گفتمان عمومی در انحصار این‌گونه دسته‌بندی‌هاست و هرکس که به‌اندازه‌ی کافی در یکی از این دو گروه بازی نکند، سرزنش و توبیخ می‌شود. سانتاگ تن به این دسته‌بندی‌ها نمی‌داد. او از درون و بیرون به بحث‌ها می‌نگریست، هم‌زمان هم منتقد سفت‌وسخت فمینیسم بود و هم نظریه‌پردازی درخشان و پرشور در حوزه‌ی فمینیسم، و مدام یادآوری می‌کرد که ذهنی که برای مسائل راه‌حل دارد می‌تواند نیروی قدرتمندی باشد که به نتایج غیرمنتظره و متفاوتی برسد. سانتاگ از ابتدا در برابر فشارهای معطوف به باور تام و تمام به یک ایدئولوژی، تغییرنکردن و ابراز نظرات بی‌خطر و مقبول در قالبی مردم‌پسند مقاومت می‌کرد. او علیه نوعی از فمینیسم می‌نوشت که «به اسم اتحاد و همبستگی خواهان سادگی فکری و دوری از چالش‌های ذهنی است.» او همیشه در برابر اجماع عمومی طرف دقت نظر و روند تفکر فردی‌ای را می‌گرفت که از پیش تعیین‌شده نبود. او این باور را در یک جمله خلاصه کرده بود: «از تفکر حزبی و جمعی بدم می‌آید. این‌گونه تفکرات باعث یکنواختی فکر و نثر بد می‌شود.»

\* \* \*  
کیتی رویف نویسنده‌ی کتاب‌های **گوناگونی از جمله یادداشت‌های قدرت، صبح روز بعد و قرارهای نامعمول** و مدیر «برنامه‌ی گزارشگری فرهنگی و نقد» در دانشگاه نیویورک است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Katie Roiphe, 'Seven Tips from Susan Sontag for Independent Thinking', *The Atlantic*, 1 June 2023.

# شوتی‌ها کیستند و چرا کشته می‌شوند؟

## شوتی‌ها؛ رنج مرگ و دادن جان برای جستجوی نان



بعد از کشتار ده‌ها کولبر با شلیک مستقیم نیروهای مرزبانی جمهوری اسلامی و زنده زنده در آتش سوختن سوخت‌بران در پی تعقیب و گریزها، حالا سازمان‌های حقوق‌بشری می‌گویند با گسترش فقر و بی‌کاری در استان‌هایی که جمعیت لُر بالایی دارند، تعداد جوانانی که «شوتی‌بری» می‌کنند هم افزایش یافته است؛ جوانانی که از بنادر جنوب، با خودرو لوازم بهداشتی، نوشابه و آب‌میوه، پارچه و ریسور ماهواره می‌برند و دستمزد می‌گیرند. بهای این دستمزد اما جان آن‌ها است که با تصادف و حتی شلیک مستقیم نیروهای انتظامی گرفته می‌شود. شوتی‌ها کیستند و چرا جان‌شان در خطر است؟

به گزارش ایران وایر، هفته پیش خبرگزاری حقوق‌بشری «هیرمان» که اخبار نقض حقوق شهروندان لُر را منتشر می‌کند، از مرگ یک جوان لُر بعد از ۱۲ روز گما خبر داد. «امین طاهرنسب» ۲۲ خرداد ۱۴۰۲ با بار «شوتی» از سمت جنوب به سمت تهران در حرکت بوده است.

در محور درود به الیگودرز در استان لرستان، ماموران نیروی انتظامی به صورت چراغ خاموش، خودروی او را تعقیب و به چرخ عقب خودروی او شلیک می‌کنند. بعد از چند کیلومتر تعقیب و گریز، برادر امین که همراه او بوده است، پیشنهاد می‌کند که بایستند. امین به قصد توقف، سرعت را کم می‌کند که ناگهان ماموران خودروی او را تیرباران می‌کنند و امین به منجر به واژگونی آن می‌شود. امین به کما می‌رود و لگن برادرش نیز می‌شکند.

این اولین بار نیست جوانانی که بار ته‌لنجی را از جنوب بار می‌زنند و تا تهران، اصفهان، شیراز و شمال می‌رسانند، طعمه مرگ می‌شوند. گزارش‌ها از مرگ رانندگان خودروهایی که بار ته‌لنجی یا باری که هزینه گمرک آن پرداخت نشده است را از بنادر جنوب به شهرهای بزرگ در مرکز ایران می‌رسانند، بسیار است. رسانه‌های ایران می‌گویند اغلب آن‌ها

می‌شود و چند سالی است ایران واردات آن را ممنوع کرده است.

روزنامه «شرق» در تیرماه ۱۳۹۷ در گزارشی لیست اقلام ممنوع شده وارداتی را اعلام کرده که یکی از آن‌ها شانی است. اگرچه دلیل این ممنوعیت هرگز از سوی مقامات اعلام نشده ولی الف، شهروندی که تا قبل از آن زمان به راحتی نوشابه مورد علاقه‌اش را می‌خریده است و حالا فقط از چند مغازه انگشت‌شمار و آن‌هم با قیمت چندین برابر می‌خرد، می‌گوید احتمالاً چون تولید شرکت امریکایی پیسی است و برای عربستان سعودی، کویت و امارات تولید می‌شود و در آنجا فراوان است، دولت ایران واردات آن را ممنوع کرده است.

بررسی‌های «ایران‌وایر» نشان داده‌اند یکی از اقلامی که شوتی‌ها با خود به تهران می‌آورند، نوشابه‌های شانی است.

برگرفته از سایت ملی مذهبی

در اثر سرعت غیرمجاز و بی‌احتیاطی در رانندگی کشته می‌شوند اما گاه و بی‌گاه خبرهایی از تعقیب و گریزهای خطرناک پلیس، شلیک به خودروهای‌شان یا شلیک مستقیم به خود آن‌ها هم منتشر می‌شود.

در حالی که رسانه‌های حکومتی شوتی‌برها را عامل ناامنی جاده‌ها و مرگ و میر مسافران می‌دانند، فعالان و نهادهای حقوق‌بشری می‌گویند این جوانان که اغلب از گروه‌های لُر و از استان کهگیلویه و بویراحمد، یکی از به حاشیه رانده شده‌ترین استان‌های ایران هستند، چاره‌ای جز به روی آوردن به چنین کاری ندارند.

عده‌ای دیگر نیز لیست‌های سالانه بلند بالا برای ممنوعیت واردات به بهانه‌های مختلف، از جمله غربی بودن را عامل تقاضای بالای بعضی از کالاهای مصرفی در شهرهای بزرگ می‌دانند و سود ناشی از آن را انگیزه‌ای برای شهروندانی که به شوتی‌بری روی می‌آورند یا برای صاحبان مغازه‌ها در تهران کار می‌کنند، عنوان می‌کنند.

«الف» یک شهروند ساکن تهران است و از هواداران پروپاقرص نوشیدنی به نام «شانی». «شانی» نوعی نوشابه تولید شرکت «پیسی» است که فقط برای کشورهای خاورمیانه تولید

«آرش نیک‌خو»، فعال محیط زیست و اهل استان کهگیلویه و بویراحمد نیز این موضوع را تایید می‌کند و درباره اقلامی که شوتی‌ها با خود حمل می‌کنند، به «ایران‌وایر» می‌گوید: «عمده کالاهایی که حمل می‌کنند، شامل پارچه، نوشیدنی‌های بدون الکل مثل شانی و لوازم خانگی است که در بنادر جنوبی به صورت ته‌لنجی و بدون گمرکی وارد می‌شوند. شوتی‌ها یا صاحب‌بارها با قیمت‌های خیلی پایینی آن را می‌خرند و به استان‌های مرکزی و بزرگ حمل می‌کنند و به مغازه‌دار تحویل می‌دهند.»

جان برای نان یا عشق به پول باد آورده

به گفته نیک‌خو، فعال محیط زیست اهل کهگیلویه و بویراحمد که خود از نزدیک شوتی‌ها را دیده است و برخی از رانندگان شوتی‌بر را می‌شناسد، سود یا دستمزد ناشی از حمل و نقل این بار برای شوتی‌ها به نسبت سایر مشاغل بیشتر است و چون سریع‌تر واصل می‌شود، بسیاری از جوانان در استان‌های اطراف استان‌های جنوب ایران به این کار روی می‌آورند.

او معتقد است که سودهای سرشار و کوتاه‌مدت انگیزه اصلی جوانانی است که دست به شوتی‌بری می‌زنند: «این‌که همه شوتی‌ها عموماً افراد فقیری هستند و از روی ناچاری به این کار دست می‌زنند را من باور ندارم، چون نمونه‌های بسیاری را می‌شناسم که افراد فقیری نیستند. آن‌ها به‌خاطر سود سرشار و کوتاه‌مدتی که برای‌شان به همراه دارد، دست به این کار می‌زنند.»

با این حال، او به افزایش شوتی‌ها در سال‌های گذشته و هم‌زمان با بی‌کاری بیشتر و فقر گسترده‌تر اشاره می‌کند و می‌گوید: «به صورت حسی و بر اساس آن چه در سطح شهر می‌بینیم، تعدادشان در سال‌های اخیر خیلی افزایش پیدا کرده است. پلاک‌هایی که در شهر می‌چرخند و شکل ماشین‌شان که در حالت خالی، عقب آن بالاتر است، مشخص می‌کند که تعداد چه قدر زیاد شده است. باید کار تحقیقاتی انجام بگیرد ولی در مجموع، ظاهراً از زمانی که فقر در کشور ما رو به رشد بوده، تعداد شوتی‌ها بیشتر شده است.»

برخلاف نیک‌خو، «رضا اکوانیان»، فعال حقوق بشر که خود نیز اهل دهدشت در استان کهگیلویه و بویراحمد است و موارد بی شماری از خطرات جانی

مرتبط با شوتی‌ها در لرستان را گزارش کرده است، می‌گوید شوتی یعنی در آوردن یک لقمه نان که جمهوری اسلامی از مردم ایران دریغ کرده است؛ یعنی خطر کردن و تلاش برای به دست آوردن چیزی در حد زنده ماندن؛ چیزی که در راه به دست آوردن آن جان‌شان را کف دست‌شان می‌گذارند و خطر پشت خطر می‌کنند.»

او با توضیح این که برخی از شوتی‌ها فقط بابت رانندگی روی خودروی صاحب‌بار یا خودروی یک فرد سومی، دستمزد اندکی معادل یک تا سه میلیون تومان دریافت می‌کنند، می‌گوید: «موتور خودروهای‌شان اغلب تقویت شده است و دیفرانسیل عقب را بالا برده‌اند و برخی کاتالیزور و اگزوز را حذف کرده‌اند و سرعت‌های بالا دارند. بعضاً هم با سرعت ۱۲۰ تا ۱۸۰ کیلومتر و در اتوبان‌ها تا ۲۲۰ کیلومتر در ساعت هم حرکت می‌کنند. راننده‌های شوتی به هیچ‌وجه در جاده توقف نمی‌کنند و از زمانی‌که راه می‌افتند تا زمان رسیدن به مقصد و تحویل بار، توقفی ندارند. برای همین میزان تصادف‌های مرگبار رانندگی بین آن‌ها زیاد است.»

او به تعقیب و گریزها و شلیک ماموران به سمت خودروی این شهروندان نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: «شوتی‌ها جان‌شان را گرفته‌اند کف دست‌شان و هر وقت از خانه به قصد جابه‌جایی کالا بیرون می‌روند، احتمال هر حادثه‌ای را می‌دهند.»

این فعال حقوق بشر با تاکید بر این که مهم‌ترین دلیل روی آوردن جوانان لر، به‌ویژه در استان کهگیلویه و بویراحمد، فقر اقتصادی، بی‌کاری و مشکلات معیشتی است، می‌گوید: «عملاً با جوانانی طرف هستیم که هیچ راه دیگری نداشته و به سمت این شغل‌ها آمده‌اند تا نان بیاورند.»

او تاکید می‌کند: «حکومت نه تنها هیچ فکری به حال‌شان نکرده است بلکه با سیاست‌های اقتصادی دولت‌های مختلف، روزبه‌روز وضع مردم را از قبل بدتر کرده‌اند. در نظر داشته باشید اگر معلم، کاسب یا کارگر باشید، لااقل یک نان بخور و نمیری در ماه در می‌آورید و این ماه را به ماه بعد می‌چسبانید ولی راننده شوتی‌ها اغلب از استان‌هایی می‌آیند که وضعیت اشتغال بسیار بدی دارند. کشاورزی هم به واسطه سیاست‌های محیط زیستی چهار دهه اخیر، سال به سال بدتر شده

است و این راننده‌های شوتی هیچ درآمد ثابتی ندارند.»

اکوانیان می‌گوید: «در استان کهگیلویه و بویراحمد با جمعیت بالای شهروندان لر، با دسته‌های مختلف جوانانی روبه‌رو هستید که کارشان از بی‌کاری و فقر اقتصادی گذشته است و برای زنده ماندن در سایه بی‌توجهی حکومت، راه پیش روی خود را همین می‌بینند تا جان‌شان را کف دست بگیرند و شوتی شوند.»

شوتی‌بری؛ ستم انتیکی یا جبر جغرافیایی صرف

آرش نیک‌خو بر این باور است که شوتی‌ها از یک گروه انتیکی خاص، مثلاً شهروندان لر نیستند و بسته به این که بار را از کدام بندر جنوب تحویل می‌گیرند و به کدام کلان‌شهر مرکزی ایران می‌برند، می‌توانند از میان مردمان استان‌های لرستان، فارس، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و حتی بوشهر و خوزستان باشند: «این‌که به صورت انتیکی، به شهروندی مورد شوتی تحمیل شده باشد، نگاهی بدبینانه است. شهرهای چسبیده به بنادر جنوبی عمدتاً لرنشین هستند و گذرگاه به سمت شهرهای مرکزی. شوتی هم طبعاً قرار است از شهرهای جنوبی بار را تحویل شهرهای مرکزی بدهد و برای این که گذر کند، طبیعتاً بهتر است از استان‌هایی باشد که در آن زندگی کرده است و راه‌ها را به خوبی می‌شناسد.»

او توضیح می‌دهد: «مثلاً وقتی از استان بوشهر، مثل بندر دیلم و گناوه بخواهد باری را انتقال بدهد، باید از یاسوج یا دهدشت رد شود و به اصفهان و مرکز برود. طبیعتاً افرادی از این مسیر می‌روند که از استان کهگیلویه و بویراحمد هستند.»

نیک خو تاکید می‌کند: «آیا فقط افرادی از استان‌های لرنشین این کار را می‌کنند؟ خیر، چنین چیزی درست نیست و شوتی‌ها از اصفهان، کهگیلویه و بویراحمد، استان‌های جنوبی مثل بوشهر و استان فارس هم هستند و این بستگی دارد که محموله از کجا بیاید و به کجا برود.»

با این وجود، به نظر می‌رسد که جبر

جغرافیایی در بستر مناسبات اجتماعی و اقتصاد سیاسی مرکزگرایانه است که معنا می‌یابد.

رضا اکوانیان نیز بر همین موضوع تاکید می‌کند و می‌گوید در استانی با تمرکز بالای شوتی‌ها مانند کهگیلویه و بویراحمد، نرخ بی‌کاری، تورم و صناعی که جوانان در آن به‌طور بالقوه می‌توانند مشغول به‌کار شوند، بسیار اندک است و به همین دلیل بسیاری از جوانان یا به شغل پرخطری چون شوتی‌بری روی می‌آورند یا ناچار راه حاشیه تهران، اصفهان، شیراز و دیگر شهرهای بزرگ را در پیش می‌گیرند.

در سال ۱۴۰۱، نرخ بی‌کاری استان کهگیلویه و بویراحمد ۹٫۱ درصد بود، در

حالی‌که رقم بی‌کاری کل کشور ۸٫۲ درصد بوده است.

هم‌چنین بنا به گزارش رسانه‌های حکومتی ایران، آخرین نرخ تورم سالانه به تفکیک استان ۵۱٫۹ درصد در کهگیلویه و بویراحمد بوده و به گزارش خبرگزاری «فارس»، وابسته به سپاه پاسداران، طی سال‌های اخیر به دلیل عدم نظارت دقیق و مستمر دستگاه‌های متولی در حوزه اقتصاد، نرخ تورم بالایی را تجربه کرده و همواره در ردیف استان‌های اول با بیشترین نرخ تورم قرار داشته است.



## دکتر شاپور بختیار:

بارها گفته ام و باز تکرار می‌کنم که

اگر فریادها و هشدارهای من در آن ایام بجائی نرسید، کوتاهی و گناه از ملت و مردم کوچه و بازار نبود:

ملت ایران حق داشت برای رسیدن به آزادی و حقوق پایمال شده خود قیام کند

ملت ایران حق داشت که مشروطه فراموش شده را که به بهای خون هزاران سرباز راه آزادی به دست آمده بود مطالبه کند.

ملت ایران حق داشت که رفع فساد و استبداد و نقوذ خارجی را بخواهد و این درخواست‌ها خود دلیل کافی بر رشد و بلوغ ملی بود.

من، شکی نداشتم و هنوز هم ندارم که بی‌توجهی مردم به هشدارهای من، تنها به این علت بود که طی 25 سال از تجربه سیاسی و تشخیص راه صحیح و آگاهی به ذات و سیرت ملایان قدرت طلب محروم مانده و مخصوصاً نسل جوان ما از وقایع سالهای گذشته و نقش ملایان در

توطئه‌های داخلی و خارجی علیه جنبش ملی ایران بی‌خبر بودند.

به عقیده من گناه بزرگ از یک طرف متوجه حکومت‌های فاسدی بود که مردم ناراضی را در مقابل واقعیت‌ها چشم و گوش بسته نگاه داشتند و از طرف دیگر متوجه عناصری بود که بدون هیچ کفایت و لیاقتی خود را صاحب میراث مصدق قلمداد می‌کردند و در بزنگاه یعنی هنگامی که باید استوار و بی‌تزلزل به وظایف ملی خود عمل کنند، تسلیم و زبونی در مقابل مشتکی‌روضة‌خوان قدرت طلب ثابت کردند که چه اندازه با ادعاهای خود و آرمانهای مصدق بیگانه اند.

ایران هرگز نخواهد مرد

(قیام ایران شماره 264 پنجشنبه 16 آذر 1368 - 7 دسامبر 1989)

#دکتر بختیار #نهضت-مقاومت-ملی-ایران #ایران هرگز نخواهد مرد #نقل از صفحه عباس علایی

## گسترش پهپادها از اسباب بازی برای کودکان و نوجوانان تا مهمترین ابزار جنگی هوشمند امروز

بمباران اهداف نظامی خود در داخل سوریه موفق بوده اند!

قبلاً یادآور شده ایم که بدلیل کارایی پهپادهای هوشمند ارتش آمریکا مستقر در خلیج فارس ( ناوگان پنجم در بحرین) یک سری رزمایش پهپادی مشترک با بحرین در ۴ آبان ۱۴۰۰ انجام داد و سخنگوی ناوگان پنجم، تیم هوکین، اعلام کرد: که در این رزمایش رزمایش از پهپاد های هوشمند MANTAS T-12 استفاده شده است و از این پس ناوگروه ضربتی ۵۹ ائتلاف حفاظت از کشتی رانی در خلیج فارس با همکاری نیروهای محلی از پهپادهای هوشمند استفاده خواهند کرد. سپاه پاسداران رژیم اسلامی نیز برای حمله به نفت کش ها در سواحل امارات عربی در خلیج فارس، از پهپاد های هوشمند استفاده کرده و موفق بوده است.

هودسون-خودوف نوشته اند در یک میدان آزمایشی باز در روستاهای اوکراین، یک پهپاد مجهز به بمب پس از اینکه مورد حمله پارازیت جنگهای الکترونیکی قرار گرفت، ارتباط با اپراتور انسانی خود را از دست داد، اما به جای سقوط به زمین، این پهپاد با شتاب بیشتر به سمت هدف رفت و در بالای هدف منفجر شد. نرم افزار هوش مصنوعی پهپاد را میتوان به نحوی برنامه ریزی کرد که بتواند از پارازیت جنگهای الکترونیکی نیز محفوظ بماند و با اتکا به نرم افزار هوشمند از تداخل پارازیت الکترونیکی بر روی سیستم هدایت شونده خود جلوگیری کند، و در صورتیکه توسط پدافند هوایی رصد و نابود نشود مأموریت خود را به انجام برساند. سیستم هدایت کننده پایانی پهپاد میتواند حتی پاسیو باشد و با استفاده از دوربین های بسیار قوی به طرف هدف حرکت کند که به انهدام هدف منجر خواهد شد.

تجهیزات نظامی، کارایی پهپادها چندین برابر افزایش داشته است.

در چند روز گذشته شاهد آن بوده ایم که پهپاد های پرتاب شده از اوکراین توانسته اند از چتر پدافند هوایی روسیه عبور نموده و به برج مسکونی چندین طبقه در مسکو اصابت کند و خساراتی بوجود بیاورند. خبرگزاری بی بی سی، امروز ۱ اوت ۲۰۲۳ خبر داده که در دو روز گذشته روسیه دوبار با پهپاد مورد حمله قرار گرفته است. رئیس جمهور اوکراین نیز هشدار داده که جنگ اوکراین به داخل روسیه کشیده خواهد شد (۱).

ورود پهپادها به جنگ اوکراین به انقلابی در جنگ هواپیماهای بدون سرنشین با استفاده از هوش مصنوعی دامن زده است. جان هودسون و کنستانتین خودوف، روز ۲۶ ژوئیه ۲۰۲۳، مقاله ای در واشنگتون پست به چاپ رساندند که بسیار قابل تأمل است (۲). مقاله بیانگر آن است که «ظهور پهپادهای مجهز به هوش مصنوعی نوید بزرگی برای ارتش اوکراین است، اما ممکن است توسط بازیگران غیردولتی شرور نیز مورد سوء استفاده قرار گیرد.»

با افزوده شدن هوش مصنوعی در سیستم هدایت شونده پهپاد، این ابزار جنگی جدید هوشمند قادر است چهره جنگ های کلاسیک را بطور کل تغییر دهد. هم اکنون کارشناسان نظامی اسرائیل به این نتیجه رسیده اند که استفاده از این پهپادهای هوشمند بویژه انتحاری آن که توسط پاسداران رژیم اسلامی در سوریه استفاده میشود، اسرائیل باید شیوه پدافند هوایی خود را تغییر دهد. همچنین میتوان گمانه زد که در آینده نه چندان دور پهپاد های هوشمند جای هواپیماهای جنگنده را بگیرند. لازم به یادآوری است تا کنون هواپیماهای اسرائیل بدون هرگونه نگرانی از سیستم های پدافندی سوریه و سپاه قدس عبور کرده و در



ناخدا محمد فارسی

بطور خلاصه پهپاد یک اصطلاح تکنیکی است که از آن برای هواپیماهای بدون سرنشین استفاده میشود. پهپادها اصولاً از راه دور هدایت میشوند. ولی با پیشرفت تکنولوژی و بویژه هوش مصنوعی، سیستم هدایتی در خود پهپاد نصب و بعد از پرتاب بطور خودکار و هوشمندانه ای اهداف از پیش تعیین شده را پیگیری می شوند. چنانچه پهپاد خود کار، و یا خودکفا طراحی شده باشد، سیستم هدایت کننده آن شامل تشخیص دهنده (سنسورها) و سیستم جی پی اس خواهد بود، تا بتواند به سوی هدف دلخواه هدایت شده و وظایف محوله را به بهترین وجه ممکن انجام دهد. تاریخچه پهپاد بعنوان وسیله جنگی به سال ۱۸۴۹ میلادی برمیگردد که سربازان اطریشی از بادکنک های هیدروژنی که شامل مواد منفجره بود برای تسخیر شهر ونیز ایتالیا استفاده کردند. اما در چند دهه اخیر ناظر بر پروسه پیشرفت چشمگیر پهپادها از اسباب بازی برای کودکان و نوجوانان، تا نمونه های نظامی امروزی آن بوده ایم. بویژه با ورود هوش مصنوعی به

سرنشین در مرکز تحقیقات امنیت آمریکا و نویسنده کتاب «میدان نبرد: قدرت در عصر هوش مصنوعی» میگوید برای بازیگران غیردولتی بسیار آسان است که نرم افزار های هوش مصنوعی را بسادگی از طریق اینترنت خریداری کرده و آن دریافت کنند، و آن را تغییر کاربری دهند (۲).

در آغاز هوش مصنوعی در راستای بهینه سازی زندگی انسان بویژه در زمینه بهداشت، سلامت و بهبود مریض، تشخیص بیماری، تجویز دارو، و استفاده از روبات های هوشمند در جراحی های بسیار حساس، تولید شد که بسیار با ارزش بوده و هست، ولی براحتی میتواند در اختیار جنگ آواران و جنایتکاران برای اهداف غیرانسانی نیز قرار گیرد.

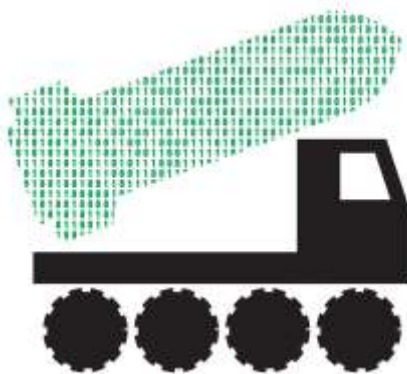
اجازه بدهید مقاله را با این جمله تمام کنیم: «**آنان که علم و دانش را**

اهداف خود را تخریب کنند. افزون بر پیشرفتهای پهپادی، باید اذعان کرد که پهپادها هنوز نمی توانند جایگزین جت های جنگنده باشند. به همین دلیل است که رئیس جمهور اوکراین مرتب به جهان غرب یادآور می شود برای پیروزی در جنگ به جنگنده های اف-۱۶ و سایر افلام بزرگ مانند (آ-تی -آ-سی-ام-اس) که مخفف سامانه موشکی تاکتیکی دوربرد است نیاز دارد.

روسیه نیز سرمایه گذاری بسیار بالایی در تحقیق و تولید سیستم جنگ های الکترونیکی کرده است تا بتواند پهپاد های اوکراینی که به هوش مصنوعی مجهز هستند را رصد نموده و منهدم کند. گفته می شود روسیه موفق بوده در ماه گذشته لاقبل ۱۰۰۰ پهپاد اوکراینی را شناسائی و قبل از رسیدن به هدف در هوا منفجر کند. از قدیم الایام معروف بود که در جنگهای الکترونیکی

پیش بینی میشود در آینده نه چندان دور پهپادهای هوشمند نظامی بجای موشک های کروز نیز مورد استفاده قرار گیرند. بهبود در سرعت، برد پرواز، ظرفیت محموله و سایر قابلیت ها تأثیر فوری بر میدان نبرد دارد و بویژه برای کشور اوکراین بسیار مفید خواهد بود تا مکانهای نیروهای نظامی روسی در اوکراین را هدف قرار دهند. برای مثال انهدام قسمتی از پل کریمه که روسیه را به شبه جزیره کریمه متصل میکند توسط پهپاد هوشمند انتحاری انجام شد. حمله به پل کریمه میتواند حتی توسط پهپاد هوشمند دریایی پر از مواد منفجره انجام گرفته باشد.

شرایط ضروری جنگ در کشور اوکراین، این کشور را به آزمایشگاهی فوق العاده برای اختراع و گسترش پهپادهای هوشمند درآورده است. گفته میشود پیشرفت در تحقیقات و بهینه سازی نرم افزارهای هوش



**برای نابودی انسان بکار می برند به علم و دانش خیانت میکنند.»**

ناخدا محمد فارسی

۱ اوت ۲۰۲۳

<https://www.bbc.co.uk/news/live/world-66367658>

[https://www.washingtonpost.com/world/2023/07/26/drones-ai-ukraine-war-innovation/?utm\\_source=alert&utm\\_medium=email&utm\\_campaign=wp\\_news\\_alert\\_revere&location=alert](https://www.washingtonpost.com/world/2023/07/26/drones-ai-ukraine-war-innovation/?utm_source=alert&utm_medium=email&utm_campaign=wp_news_alert_revere&location=alert)

[https://www.youtube.com/watch?v=idY0SBwkhcQ&ab\\_channel=a16z](https://www.youtube.com/watch?v=idY0SBwkhcQ&ab_channel=a16z)

طرفی پارازیت الکترونیکی (فرکانس مشابه با پتانسیل بالا) تولید میکرد تا بتواند موشک های پرتاب شده از طرف جنگنده های دشمن را از رسیدن به هدف منحرف کند، و طرف مقابل هم ضد آنرا تولید میکرد؛ این پروسه کماکان ادامه دارد. در این راستا میدان جنگ روسیه و اوکراین بهترین آزمایشگاه عملی برای جنگهای الکترونیکی گردیده است.

شتاب فناوری هواپیماهای بدون سرنشین با توجه به تعداد فزاینده نهاد های غیردولتی که از پهپادها برای اهداف مرگبار استفاده می کنند، از جمله حزب الله لبنان، حوثی ها در یمن، داعش در عراق و سوریه و کارتل های مواد مخدر مستقر در خاور میانه و مکزیک، کارشناسان امنیتی را بسیار نگران کرده است. پل شار، کارشناس هواپیماهای بدون

مصنوعی توجه اریک اشمیت، مدیر اجرایی پیشین گوگل را هم جذب کرده است! گفته شده بیش از ۲۰۰ شرکت اوکراینی در حال تولید هواپیماهای بدون سرنشین هستند. این اقدامات میتواند به واحدهای نظامی در خط مقدم برای اصلاح و تقویت توانایی پهپاد ها کمک کند. هم اکنون اوکراین در حال آموزش بیش از ۱۰۰۰۰ اپراتور پهپاد برای استفاده از آنها در جنگ با روسیه است.

اندیشکده و اطاق فکرها تحلیل میکنند که روسیه هم بیکار ننشسته و همراه با توانایی پهپادی سپاه پاسداران ایران به بهینه سازی پهپاد های انتحاری و نحوه پدافندی آن تحقیق میکنند. اما همانگونه که در بالا یادآور شدیم پهپادهای هوشمند انتحاری اوکراین توانسته اند به اهداف حساس در پشت خطوط جبهه دشمن برسند و

# دادگاه تجدیدنظر؛ مهوش ثابت و فریبا کمال آبادی شهروندان بهایی به ۲۰ سال حبس محکوم شدند



خبرگزاری هرانا - حکم اولیه مهوش ثابت (شهرداری) و فریبا کمال آبادی از اعضای سابق مدیران جامعه بهائی ایران موسوم به "یاران ایران" در دادگاه تجدیدنظر استان تهران عیناً تأیید شد. این دو شهروند بهائی پیشتر توسط دادگاه انقلاب تهران هر کدام به تحمل ده سال حبس و دیگر مجازات‌ها محکوم شدند.

به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، احکام صادره علیه مهوش ثابت (شهرداری) و فریبا کمال آبادی توسط شعبه سی و شش دادگاه تجدیدنظر استان تهران عیناً تأیید شد.

**در پی دادخواست تجدیدنظرخواهی، پرونده این شهروندان در بهمن سال گذشته به شعبه ۲۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ارسال شد اما پس از مدتی برای رفع نقص مجدداً به شعبه صادر کننده رای در دادگاه انقلاب انتقال یافت. نهایتاً حکم اولیه، در دادگاه تجدیدنظر تأیید و اخیراً به این شهروندان ابلاغ شده است.**

یک منبع نزدیک به خانواده خانم ثابت به هرانا گفت: "خانم ثابت حدود ۷۰ سال سن دارد و از بیماری‌های مختلفی رنج میبرد که تحمل دوران حبس را برای وی سخت تر کرده است. وی طی ماه‌های گذشته چندین مرتبه به بیمارستان خارج از زندان اعزام شده است."

**مهوش ثابت (شهرداری) و فریبا کمال آبادی، از اعضای سابق مدیران جامعه بهائی ایران موسوم به "یاران ایران"، روز یکشنبه ۹ مردادماه ۱۴۰۱، همزمان با پنج شهروند بهائی، دیگر در شهرهای مختلف کشور توسط**

نیروهای امنیتی بازداشت شدند. در این روز منازل دستکم ۳۷ شهروند بهائی دیگر مورد تفتیش نیروهای امنیتی قرار گرفت.

بعد از این اقدامات، همزمان با انتشار اطلاعیه وزارت اطلاعات، صدا و سیما جمهوری اسلامی با انتشار ویدیویی شهروندان بهائی بازداشت شده را به جاسوسی،

نفوذ در مهدکودک‌ها و ترویج بی‌حجابی در کشور متهم کرد. به گفته سیمین فهندژ، سخنگوی جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل "گزارشات منتشر شده توسط جمهوری اسلامی در رسانه‌ها، مجدداً ثابت کرد که شهروندان بهائی در ایران صرفاً به دلیل اعتقادات دینی خود تحت آزار و اذیت سیستماتیک قرار می‌گیرند."

این دو شهروند بهائی در آذر سال گذشته توسط شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی ایمان افشاری هر کدام از بابت اتهام "تشکیل و اداره دسته یا جمعیت به قصد برهم زدن امنیت کشور" به تحمل ۱۰ سال حبس، دو سال ممنوعیت خروج از کشور، منع سکونت در تهران و ممنوعیت از فعالیت در گروه‌های اجتماعی و مصادره شماری از ابزار دیجیتال محکوم شدند.

**شهروندان بهائی در ایران از**

آزادی‌های مرتبط به باورهای دینی محروم هستند، این محرومیت سیستماتیک در حالی است که طبق ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی هر شخصی حق دارد از آزادی دین و تغییر دین با اعتقاد و همچنین آزادی اظهار آن به طور فردی یا جمعی و به طور علنی یا در خفا برخوردار باشد.

بر اساس منابع غیررسمی در ایران بیش از سیصد هزار شهروند بهائی وجود دارد اما قانون اساسی ایران فقط اسلام، مسیحیت، یهودیت و زرتشتی‌گری را به رسمیت شناخته و مذهب بهائیان را به رسمیت نمی‌شناسد. به همین دلیل طی سالیان گذشته همواره حقوق بهائیان در ایران به صورت سیستماتیک نقض شده است.

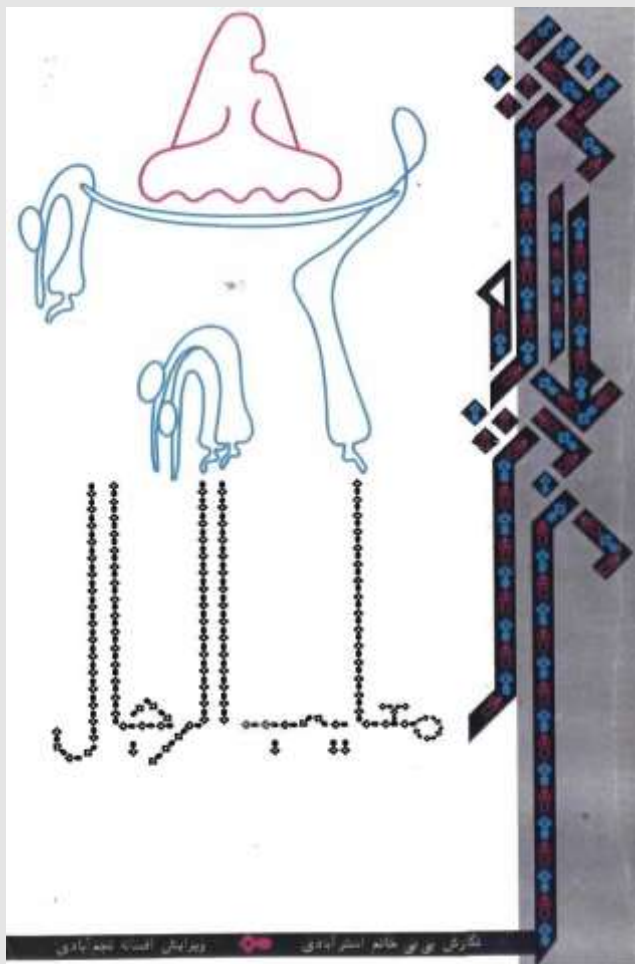
از حق شهروندی هموطنان بهایی دفاع کنیم.  
حبس و زندان و شکنجه و اعدام این هموطنان را  
بدست جلادان خون آشام استبداد مذهبی محکوم کنیم



# اولین کتاب نقد مردان، نوشته

## بی بی خانم استرآبادی؛

خسرو پدramفر



کتاب معایب الرجال از کتاب های انگشت شماری است که یک زن در دفاع از زنان و در جواب رساله ای تحت عنوان "تأدیب النسوان" نوشته شده که بانوی نویسنده کتاب خودش و هدف از نگارشش را چنین معرفی می نماید:

..... این کمینه، صبیۀ مرحوم محمد باقرخان، سرکرده فوج سواره استرآباد هستم که در جنگ های ترکمانیه عهد ناصرالدین شاه، خدمتگزاری و جان نثاری اش واضح و هویداست که بعد از پنجاه سال خدمتگزاری در راه دولت و کشور، شهید شد. همچنین جدم، بنام کربلائی باقرخان که قولرآقاسی خاقان گیتی ستان!! (فتحعلیشاه) بود، پس از شصت سال خدمت به کشور در جنگ فتی (فتیح) خان شهید شد و سرش را بمانند سیدالشهدا بریدند و از کینه برده بودند! به حکم خاقان مغفور (فتحعلیشاه) سر جدم را به مبلغ هزار تومان خریده و بر بدن او ملحق شده و دفن کردند...////... مادرم صبیۀ مرحوم ملا کاظم مجتهد مازندرانی، ساکن بارفروش (بابل) بودو بمدت سی سال

کرده و خود را برای همسرش زینت داده و اسباب ..... مهیا ساخته که آقا وارد خانه شود و پیش از هر چیز از همه بهانه گیرد و مصادق ضرب المثل عوام است که:

[چرا چُس در هاون نکوفتی و بیخ سبیلم را نروفتی]] و از این قبیل بهانه و ایراد ناسپاسانه ..... و یا در یک مَثَل عرب جاهلی میگویند که:

زنت را همواره بزنی!!، اگرچه خودت ندانی که چرا او را میزنی، لیک او میدانند که چرا می خورد!!

و ملایم ترین مردان ما، زبان حالش اینست که:

// اگر زن بُدی، در طلب گام زن

// "مَرَن" نام بودی، زنان را نه زن

ندیمۀ شکوه السلطنه، والدۀ ولیعهد گردون مهد بود..... //... الحاصل، این کمینه خود را قابل تأدیب کردن رجال ندانسته و نمی دانم!! ولیکن جوابیه ای بر کتاب "تأدیب النسوان" نوشته و نامش را "معیب الرجال" نگاشتم.

گوشه ای از نقد شجاعانه جامعه مردسالار دوران قاجار توسط بی بی استرآبادی در کتاب معایب الرجال:

..... شوهرها آنقدر خودخواه و پرتوقع هستند که از هر چیز ایراد می کنند! و هنوز به خانه وارد نشده و لیوان جوشانده به لیمو یا شربت عرق بیدمشک را سر نکشیده اند که نعره شان بلند میشود و ایراد می گیرند. زن بیچاره، شام شب را درست



